

قلم‌های ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

از نظر شورای هیئت نظارت بر مطبوعات ایران

هادی بهزاد

حکایتی از ایران

خاص است، تمام ایران را زیر پا گذاشته و چون خود را هالی جنوب است، قاعدتا "روایتش از این قسمت دقیق تر و جاندارتر است.

بگمان او، آنها که فقط دوسال از ایران دور بوده اند گریبا زگردند، حتی در ناگاه و قوم و قبیله‌ی خود نیز از احساس سردرد بیگانگی محروم نیستند و اگر از مردم غرب و جنوب غربی ایران باشند، چه بسا که از آشنایان و بستگان و حتی خانه و محل و گاه شهر و آبادی خودشان را نیا بیند.

بقیه در صفحه ۲

الگوئی برای دمکراسی آینده

تاریخی آن در این است که حکومتی از حیث زمانی چنین کوتاه هرگز نتواند شیری چنین دراز آنگ در سرنوشت کشوری نداشته است. بیگمان اگر حکومت بختیاری به جای فقط سی و هفت روز، سیصد و هفتاد و دو روز می‌بایست، امروزه تنها منظره‌ی سیاسی ایران بلکه تمامی منطقه در جزایر بود که امروزه هست. با این همه در همین سی و هفت روز، ملت ایران در دموکراسی تجربه‌ای کرد که زهر حیث می‌تواند با بهترین روزهای دموکراسی پس از انقلاب مشروطه پهلوی به پهلوی بساید.

اما تجربه‌ی سی و هفت روز حکومت فقط خاطرهای خوش در حافظه‌ی سیاسی ملت ایران نخواهد بود. بلکه الگوئی نیز خواهد بود که همه‌ی حکومت‌های دموکراتیک آینده را در ایران بکار خواهند آمد.

بقیه در صفحه ۱۱

قرور رسم و امنیت

در صفحه ۵

احمد خمینی، مدیر اطلاعات و کیهان

رادیو جمهوری اسلامی روز جمعه دوم زانویه (یا زده‌می‌ماه) اعلام کرد که از این پس روزنامه‌های اطلاعات و کیهان تحت نظر دفتر آیت‌الله خمینی و به سرپرستی حجت‌الاسلام سید احمد خمینی، اداره خواهد شد. رادیو جمهوری اسلامی افزود که این اقدام بنا بر تقاضای مدیران کنونی دوروزنامه می‌بومیه انجام پذیرفت.

پیش از این، دو مدیر معمم اطلاعات و کیهان تحت نظر نخست وزیر و وزیر ارنا دایمی به سیاست مطبوعاتی جمهوری اسلامی گردن می‌گذاشتند ولی از این پس حجت‌الاسلام سید احمد خمینی که بطور غیررسمی در بسیاری از امور کشور دخالت مستقیم دارد، بر اطلاعات و کیهان نیز نظارت خواهد کرد.

رژیم‌های خودکامه و جاه‌مندی‌های دموکراتیک هر دو به یک اندازه به اهمیت رسانه‌های همگانی آگاه دارند: یکی بدین دلیل که مردم، جزا ز ترعه‌های معین و به میزانی حساب شده، اطلاعات خود را بدست نیابند، و دیگری بدین دلیل که گردش آزادانه اطلاعات و اخبار به حکومت‌ها امکان ندهد که دورا نظر ارتفاک عمومی، امور را مطابق هوس‌های خود بگردانند.

بقیه در صفحه ۷

مافیای دلان اسلحه

در تعقیب یک اخوند زاده

رژیم تهران نیز مردش میلیون دلاری خود را پیدا کرده است. مردش میلیون دلاری رژیم تهران البته ابرمردی سینمائی نیست که در عالم فیلم، بر دیو و دغا لب آید، فاطمه‌ها را، آشیل وار، در نوردد، حبیبند به بر سر خاک را ببینند. سوانی و ناسدای به تیزی سگ‌های شکاری داشته‌اند.

بقیه در صفحه ۳

بهن خجسته

بهبان جویی‌ها

جنگ از عراق حمایت می‌کند، محل مناسبی برای کنفرانس نمی‌داند. ولی سیدعلی خامنه‌ای و علی کبری فسنجانی از این حیث از نخست وزیر خود صریح تری بودند. خامنه‌ای گفت جمهوری اسلامی فقط در صورتی حاضر است در کنفرانس شرکت کند که کویت از موضع حمایت از عراق دست بردارد و فسنجانی کویت را متهم ساخت که به صورت یک استان عراق در آمده است و نتیجه گرفت که: "برگسذاری کنفرانس در کویت با برگذاری آن در بصره هیچ فرقی ندارد!"

بقیه در صفحه ۱۰

زال و رودابه (۲) پهلوان و درد هجران

در صفحه ۶

پازگشت به چراغ نفتی

در صفحه ۱۰

"۳۷ روز"

سی و هفت روز حکومت بختیاری را زیر پا گذاشته و چون خود را هالی جنوب است، قاعدتا "روایتش از این قسمت دقیق تر و جاندارتر است.

گل لاله یا گل خشخاش؟

گل بود و به سبزه نیز آراسته شد. ماجرای "ایران - گیت" همین را کم داشت که از لابلای اوراق روزافزون پرونده‌اش، گندم و دمنخورد و فساد مالی هم بیرون بیزند. مسئولان کاخ سفید و شنگتن مدعی شده اند که سرهنگ دوم لیون نورث یکی از مهره‌های اصلی ماجرای ایران - گیت بدون اجازه مقامات بالاتر و صرفاً "به ابتکار خود" قسمتی از منافع حاصله از فروش سلاح‌های امریکائی به جمهوری اسلامی را بعنوان کمک محرمانه در اختیار چریک‌های ضد دولتی نیکا را گشته قرار داده است. این ابتکار هم تحت تأثیر تریاک و کوکائین به ذهن سرهنگ نورث راه یافته زیرا واسطه‌های جمهوری اسلامی به میمنت این آشتی‌کنان تاریخی برای اودرجریان آمدورفت‌هایش به اروپا بساط بزم ترتیب میداده‌اند!

بقیه در صفحه ۱۲

آتش افروزان

آنها چهل تایی هستند که با اشتیاقی نامتساوی به مدت شش سال بر آتش جنگ ملیج فارس می‌دمند. چهل کسور که بیشترین اسلحه ممکن را برای ایران، عراق و یوگاسلاوی برای هردو طرف هم می‌آوردند. مجله آمریکایی "بیزنس ویک" که در شماره اخیرش گزارشی مشروح در این موضوع به چاپ رسانده است، برای داد و ستد، "تجارت بزرگ" نام داده است. جنگ ایران و عراق، از نظر قرار دادهای خرید اسلحه روی دست جنگ ویتنام زده است: ۷۰ میلیارد دلار که می‌شود نزدیک به ۵۰۰ میلیارد فرانک فرانسه، از این مبلغ ۴۰ میلیارد دلار به عراق و ۲۰ میلیارد دیگر به ایران اسلحه‌ها در شده است.

بقیه در صفحه ۱۲

بقیه از صفحه ۱

خرمشهر را این با بیت یک نمونه است. یک بیگانه ای از راه رسیده مسلماً از تعجب خشکش خواهد زد، وقتی می شود بیابان وسیع و مسطحی که زیر پای اوست، نه در آن سوی سده ها و هزاره های تاریخ که فقط ۶ سال پیش شهری بوده زنده و پسر غوغا و خرمشهرنا داشته است.

مسافر ما ادا می دهد: اگر شما بتوانید، در خا رج صدای عصب سوز را دیوی رژیم را بشنوید، لایسید میدانید که چندی پیش چه هیاهوئی در باره "بازسازی خرمشهر" بر راه انداختند. داستان آن جا صحیح بود که گروه گروه بنام "هیئت های عمرانی" و "بسیج سازندگی" و مطابق رسم جاری، هر با رهرا با یک دوچین حجتا لاسلام بعنوان ناظر و نماینده ای دفتر امام و دفتر فقیه عالیقدر را نه جنوب شدند.

"کاربرگ" این "لشکر عمرانی" عبارت بود از جمع آوری تیروخته و لول و قراضه ای آهن و با زمانه ای اثاثی فراریان و مردگان به بیانه ای تسطیح و آماده سازی زمین و انتقال آنها ببا زارها... و خواه نا خواه نوبت به "بازسازی" رسید که در این مرحله اجرای فتوای امام مبنی بر لزوم رعایت موبومی احکام شریعت، بخصوص در احداث خانه ها و مراکز و مساجد شهر، چنان سنگی بیش پای مهندسی و طراحان نهاده که چارکار خود را تنها "دستیابی به یک راه حل قرآنی" ترک کردند و برای عرض گزارش را هی تهران و قم شدند. البته مردم که مدت ها است با این "شگردهای اسلامی" آشنا شده اند، از آغاز میدانستند که این هیاهو را طراحان "ارشاد اسلامی" بدین منظور بر راه انداخته اند که ابتدا مدتی مردم سرگردان و بیخانشان را سرگرم و آرام و امیدوار نگا هدا رنده و آنگاه با قول بازسازی

خانه ها هر چند خا نو را بعنوان "مهاجرت موقت" سوار بر کامیونهای بسیج بسوی شهری روانه کنند و با این ترفند از جمع در بردهای خشمگین و معترض مانع شوند و غافلانه را هنوز با نگرفته، بخوابانند. مضمون فتوای امام این بود که "باید مراقبت کامل شود که احداث مجدد اماکن عمومی و خانه های بنحوی انجام پذیرد که مورد غصبی واقع نشود یعنی هر خانه با ید در دست در همان مساحت و همان محل سابق خود، بی آنکه حتی وجبی کم یا زیاده دوحقی با لایوا شین شود. بنا گردد که در غیر این صورت غصب حاصل خواهد شد و هیچ نما زوطا عتی در آن خانه های غصبی اعتبار اسلامی نخواهد داشت."

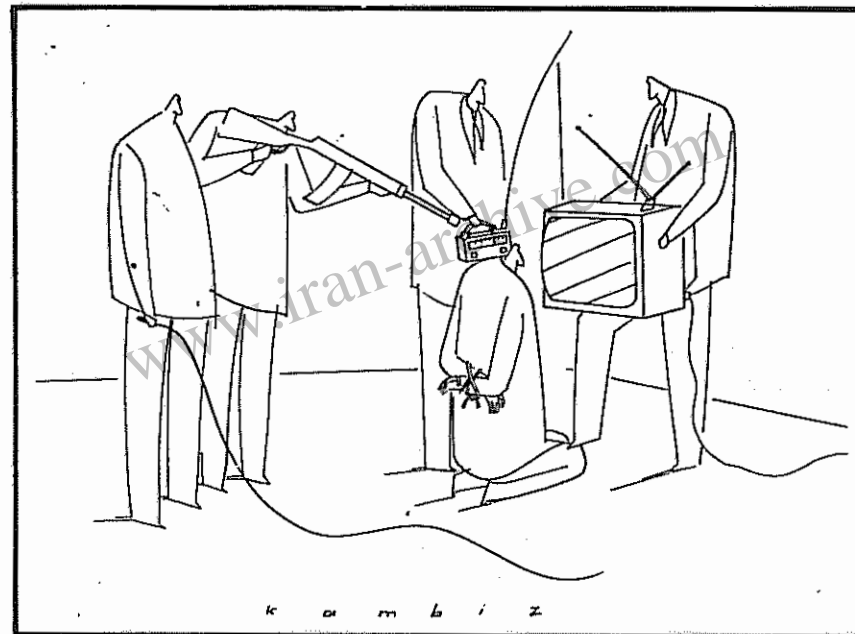
طبیعی بود که دستیابی به چنین محاسبات دقیق، خاصه در مورد انبوهی از خانه های قدیمی که حتی ما حیوان آن ها هم به مساحت و حدود و مرز واقعی املاک خود آگاهی نداشتند، بهیچ معجزی میسر نبود و از این رو افسانه ای بازسازی خرمشهر، با شگردهای شرعی امام به بوته ای فرا موشی سپرده شد و هیاهو خواهد بود.

دوست ما می گوید: این ماجرا با اندک تفاوت در روشها، تقریباً در همه ای استانهای جنگ زده اتفاق افتاده است و اما زندگی در مناطق دورا زجبهه ها نیز بهنجارتر از این نیست. در آن نقاط

حکایتی از ایران

مردم بگونه های دیگری عذاب می کشند و با مرگ تدریجی دست بگیریا نند قریب به اتفاق شهرهای مرکزی و جنوبی و شرقی و شمال شرقی، با سیل پایا ن نا پذیر آوارگان جنگی و دهقانان مهاجر، تاکنون هر یک نفوسی گاه تا ده برابر جمعیت طبیعی خود را در بر گرفته اند. با این حساب فهم شرایط طاقت سوز زندگی در این شهرهای آشفته زکمیایی و نایابی ارزاق گرفته تا عدم بهداشت و نظافت و شیوع دزدی و فحشاء و تجاوز و ناامنی، چندان دشوار نیست. می توان حدس زد، شهرکی که حداً علامی تواند ۵۰ هزار جمعیت را در خود جا دهد، وقتی سصد هزار از طبایع و اهالی نا آشنا را به

یک کیلو پیتر وجود خارجی ندارد. دارودسته ای آخوندهای حکومتی و بقول مشهور (اشراف اسلامی) و عناصری که به نحوی به دستگاه آخوندی پل زده و در غارت شریک دزد شده اند، قصه ای دیگری دارند. از آنها که بگذریم مسلماً در این روزها سه چهارم خانه های ایرانی با یک وعده غذا و آنهم نان و سبزیهای یخته و احتمالاً حبوبات خود را سرپا نگاه می دارند و به همین سبب عوارض ناشی از کم غذایی در جبهه ای اکثر مردم کاملاً محسوس است. دوست طبیب ما، پیش بینی می کند، امسال با فقدان برق و گاز و نفت سفید و گازوئیل از یک طرف و کمبود و نوبت



اماکنات درمانی از طرف دیگر، یقیناً رقم مرگ و میرزستانی رکورد شکن خواهد بود.

درباره ای اماکنات درمانی اضافه می کند: از معدود طبائی که ما نند خودا و در کشور ما نده اند، اکثریست هنگفتی یا کار خود را بکلی تعطیل و یا به یکی دوساعت حضورنمایشی در مطبها اکتفا کرده اند و این بی سبب نیست. اولاً حق ویزیت به میزانی مشخص شده است که مطلقاً "یا سخگویی اجباری مطبها و هزینه های بالاسری و دستمزد منشی ها نخواهد بود و ثانیاً با ایجاد "ضوابطی" که بصورت دستور عمل رفتاری برای پزشکان فصل به فصل تصویب و ابلاغ شده است، هرگونه امنیت و اجتناب در از طبیب سلب کرده اند. به این جهت اطباء خانه نشینی و یا حضور هر چه کمتر در مطبها را برای مکان خطرناک و افترا ترجیح می دهند.

جندی پیش به ضمیمه ای کوبین بنسازین، بخشنا مای هم به این مضمون به پزشکان ابلاغ شد: "از آنجا که مطب در شمارا مکنه ای عمومی است، رعایت شعائر اسلامی برای کلیه ای آقا یان و بانوان پزشک بهنگام کار از واجبات است و تخطی از آن موجب مجازات های سنگین شرعی خواهد بود." به این ترتیب پای گروههای گشت نازاله

وما موران "منکرات" به مطب پزشکان نیز با زنده است که پیا مدهای آن بر کسی پوشیده نیست. اگر پزشکی به روی بانوی بیماری لبخند بزند و یا منشی خود با "لحن اسلامی" گفتگو نکند و خلاصه اگر با خانمی - بنا بر اسلوب مردم متمدن رفتار نکند و یا حتی اگر ما مور منکرات تشخیص دهد که "لبخند و یا رفتار پزشک نا باب و شهوت آلوده بوده است" سرنوشت آن طبیب با کرام الکاتبین خواهد بود.

دوست ما می گوید: "کناره گیری و کم کاری اضطراری پزشکان درست در اوضاع و احوالی است که علاوه بر ظهور مجدد امراض سرکوفته مانند سل و مالاریا و سایر زخم و آبله و تراخم و غیره - اولاً شیوع بیماریهای روانی و عصبی که غالباً منجر به خودکشی های پیاپی شده است و ثانیاً "کثرت امراض ناشی از کم غذایی و بی غذایی و بیسبب غذایی و نارسائی های محیط زیست هر روز تعداد قابل ملاحظه ای از مردم را روانه گورستانها میکند و گاه در حدی که اینگونه مرگ و میرها بر تلفات روزمره ای جنگ پیشی می گیرد." مسافر ما از حال و روز "خانواده ای شهدا" روایات رعه آ و روهول انگیزی دارد.

میگوید: "چندی قبل رادیو ایران (رادیو برون مرزی نهضت مقاومت ملی ایران) درباره ای گزارشی که اخیراً در نخست وزیر و در ارتباط با خانواده های شهدا تهیه شده است - اشاراتی داشت من باید اضافه کنم که آن گزارشی فوق العاده محافظه کارانه تهیه شده است و تا توانسته از سرودم آن بریده اند و چنانکه میداند دست آخیز گزارش را دفن کردند و سروصدایش را هم خوابانند. ولی واقعیت نه فقط تکان دهنده که به تمام معنا هول انگیز است و شنیدنی است که علی رغم لایوشانیها، آنچه بر این خانواده های سپهر روز می گذرد، موبمورد زبان مردم کوچک و بزرگاری است و بعید نیست که شیوع خبرها خود سببی شده است که موسوی با تهیه گزارشی "امام" را به نحوی علم کنند بلکه به تریبی اما ما نه بر این فضا حت سربوشی بیندازد.

حکایت دردناک این است که زنان جوان و حتی دختران و پسران نارس و بیازده دوازده ساله ای "شهدا" یک جا وسیله ای عشرت آخوندها و کمیته چپها و ما موران بنیاد شهید و جای دیگر بهیانه ای "گرم نگا هداشتن" امت حزب الله در جبهه ها شده اند. در ارتباط با همین ماجرای وحشتناک چه بسیار از این کودکان و نوجوانان را بقصد پنهان ساختن شواهد جرم سربسته نیست کرده و سرورته قضیه را با اعلاناتی نظیر "فرا از مدرسه" و یا "خا دشته تحت تعقیب است" و دیگر از این ترفندها، بهم دوخته اند.

از جنگ و جبهه ها سؤال میکنم. میگوید: "تقریباً" نادره ای پیش تهیه سوخت برای تنور جنگ از دورا ه صورت می گرفت "میدجوانان شهری و فریب روستائیان با بشارت بهشت و هم صحبتی با اولیاء"



حکایتی از ایران

مافیای دلان اسلحه در تعقیب يك اخوندزاده

بقیه از صفحه ۱

حسن رفسنجانی، بردار بزرگ علی اکبر رفسنجانی، در استرالیا مزارع و باغهای بزرگی را اداره می کند که به شراکت رئیس مجلس شورای اسلامی خریداری شده است. ثروت متقول و غیرمتقولی که رفسنجانی در خارج از کشور دارد، چنان زیاد است که اداره آن به هیچوجه از یک نفر ساخته نیست، بویژه که آن یک نفر هاشمی رفسنجانی باشد که مخالفانش در همه جا سایه سایه او حرکت می کنند و کوچکترین کارهایش را زیر نظر دارند، می گویند حتی تلفن های خصوصی او کنترل می شود و به اطلاع خمینی می رسد.

در تهران، دست او برای اداره این ثروت کلان تقریباً "بسته است". پس ناگزیر است به افرادی که در خارج از کشور دارند و نزدیکانش بشمار می آیند، تکیه کند. بدیهی است که برای وی قابل اعتمادترین این افراد همین فرزندش بهرامی است.

ولی بهرامی نیز، در اشراف پانکته نمی خواهد کمیسیون شش میلیون دلاری را با حریفان عادلانه تقسیم کند، نخست به کاناادا و اکنون به استرالیا زده است تا بعداً زنگی جها ن سردر آورد.

این نیز به نوبه خود، کارهای مالی رفسنجانی را در خارج از کشور بسا دشوار می سازد. بسیار روی رومی سزا زد. رفسنجانی خیلی دلش میخواست که وضع جمهوری اسلامی طوری بود که وی امکان می یافت، دست کم برای مدت کوتاهی هم که شده، سفری به خارج از کشور انجام دهد. ولی ظاهراً "بخت رفسنجانی در اداره ثروتی که به دستش افتاده، چندان مساعد نیست که وقت بدست آوردن این ثروت بوده است. ثروت های با درآمدی توانمند به همان آسانی که به چنگ آمده اند، از دست نیز بروند. کسی چه می دانند؟ ممکن است همین مهدی بهرامی فردا اصلاً منکر آن شود که با بدسهمی از این پولها را به پدرش بپردازد.

هاشمی رفسنجانی بهترین کسی است که می تواند در باره رفسنجانی یا نا درستی خبرها را در جریان آخرین خبرهای منتظری می دهند قضاوت کند. در این خبرها گوشه ای از سرنوشتی مندرج است که ممکن است بر ثروت خود او نیز برود.

بلکه مردی واقعی است که اگر یک چیز را بتواند خوب بوبکشد، آن چیز پول است، اما نه ریال از ارزش افتاده ای که در خود جمهوری اسلامی هم چندان خریداری ندارد، بلکه دلار دلاری که ارزش آن، اگر چه مدام در نوسان است، ولی هنوز نرخ های بین المللی جملگی با آن سنجیده می شود.

مردش میلیون دلاری رژیم تهران، جوانی است به نام مهدی بهرامی، فرزند برومند حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر بهرامی، معروف به هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس اسلامی، اما جمعه تهران و سخنگوی شورای عالی دفاع و نماینده "امام" در این شورا.

بنا زگی مردش میلیون دلاری رژیم تهران، که اقامتگاه او در بروکسل بود، به کاناادا رفت زیرا حریفان نمی گذاشتند که شش میلیون دلار کمیسیون معا مله قاچاق اسلحه ای که بنا زگی گیر او آمده بود، مانند آب خوش از گلویش پایین برود. ولی کاناادا را نیز جای امنی نیافت.

مهدی بهرامی از دوسوزیر فاش رفرار دارد، یکی همدستان و دلاناسی که معا مله ها را جور می کنند و توقعی ندارند یا چشته خور شده اند، اینها را می توان به استخوانپاره ای از سروا کرد، ولی مهمترین خطرناک تر از اینان گروه های مافیائی هستند که فرار کردن از دست آنها بسا دشواری میسر نیست.

مهدی بهرامی چون هنوز خیلی جوان است ممکن است نماند، اما علی اکبر رفسنجانی پدرش حتماً "خوب می دانند که این مافیائی توری به گستردگی تمامی کره خاک دارد و به آسانی نمی توان از چنگش گریخت. برخی کسانی که در معا مله های همدستان دست داشتند و سوسه شدند که پولها را تنها بالا بکشند و سرما فی را کلاه بگذارند، بهائی به سنگینی جان خود پرداختند.

آنچه برای طمع کاران رفته است، تجربه ای آموزنده تر از آن است که علی اکبر رفسنجانی را بیمناک نکند.

اما علی اکبر رفسنجانی بیش از آن که نگران جان فرزند خود مهدی بهرامی باشد، نگران حسابهای بانکی خود در کشورهای اروپائی و آمریکائی شمالی است. اگر بلای بر سر فرزندش بیاید، ممکن است برای حسابهای بانکی همان رود که می گویند بر حسابهای بانکی آیت الله محمد حسین بهشتی، حجت الاسلام محمد منتظری و دیگران رفته است.

زمانه مداری در جمهوری اسلامی نیز مشکلات و مسائل خود را دارد، و انسان نمی داند چقدر طرف را با بدباید. به حال عجالتاً رفسنجانی به فرزند توصیه کرده است که کاناادا را نیز ترک گوید و به استرالیا برود و از خانه عموی خود، حسن رفسنجانی بیرون نیاید تا غائله اندکی بخواند.

تبدیل ایران به بیابان فرای دوم و با قبول سرنوشتی نظیر سرنوشت قحطی زدگان اتیوپی نا منتظر نیست و اما چنانچه شرط لازم جور شود و مل در دناک سرباز کند و قیامی سرگیرد (که بی هیچ تردید در اندک مهلتی ایران تکیه خواهد شد و مسلماً "به نجات ملی خواهد نجات میسر) باید گفت: درست است که ایران چه در قلمروی نیروی انسانی و چه در عرصه ثروت های مادی متحمل خساراتی شده است که در مواردی هرگز جبران پذیر نخواهد بود ولی در یک چشم انداز تاریخی و ملی و مخصوصاً از دیدگاه معا مله سازی و روانشناسی اجتماعی به توفیق عظیمی دست یافته است که در شرایط عادی و حتی به کمک یک نظام نیرومند سیاسی و تربیتی راهیابی به آن میسر نمی تواند و نمی توانست بود.

در این هفت سال سیاه ملت ایران در کل طبقات و قشرهای خود و در بونه های آتشبار تجربه آموخت که نا کامی ها و ذلت ها و در مانندگی های اوطی بیش از هزاره ای در چه مردابی ریشه بسته است. مردمان ایران، از عالموعا می در این هفت سال تیره بختی با پوست و استخوان خود حس کرده اند که منشأ این مصیبت بزرگ در پیکره ای آن جناح ازجا معا می آخوندی است که قدرت طلبی را در جای خدا طلبی نشانده است.

امروز ملت ایران، از صدر تا ذیل به معنای "مذهب سیاسی و سیاست مذهبی" پی برده است.

مسلمان هیچ حادثه و هیچ جنبش فرهنگی و حتی هیچ تلقین و تزئینی قادر نبود، بدین شتاب و بدین وسعت، جوهر آخوند ری را که را به توده مردم تفهیم کند.

ارزش و اهمیت تاریخی موضوع همین است که آگاهی در خط تجربه به توده های عامی و حتی جامعه روستائی کشور نیز سزایت کرده است. ادعا نمی کنیم که دام و طلسم خمینی دیگر هیچ جا ذبسه و دانه ای اشتها آوری در خود ندارد. چرا که هنوز هستند افرادی که ما را معصوم می دانند و حسابش را از حساب حکومت جدا می کنند. هستند کسانی که هنوز از ریشه های مصیبت بی خبرند ولی مسلم بدانیم که از این اقلیت جا دوشده نیز روز بروز تراشیده میشود. اینهمه را باید در اساس به حساب تجربه و شرط هولناک زندگی نوشت که آخوند و آخوندبازی را پس از قرن ها شعیبه بازی و نیرنگ و دغلی و خود آرائی رسوا کرده است.

با بدبختی که در دل چرکین و پسر درد آخوندبازی، این سرمایه سنتی ارتجاع و استبداد و استعمار، شتر خورده است و این حقاً "یک توفیق و دست آورد مبارک و مسعود تاریخی است. اما به یک شرط، و این که زوال و عادت به زوال با باز ننگند و اعضا به جا معا را عذاب ممتد نیوسند.

خدا و برکات کوشور و غلمان" اما از آن زمان که توده روستا نشین کشور نیز، رفته رفته دست آخوندها را خوانده و ذلت رژیم را حس کرده اند و طبعاً " دامهای فریبی حاصل مانده است. تا مین سوخت کوره های جنگ بظهور عمده به اضطرار و فلاکت فوج عظیم بیکاران و آوارگان گرسنه و اگذا رنده است. به این صورت که وقتی این مردم بینوا دستشان از همه جا کوتاه میشود و گرسنگی و بیخانمانی بستوهشان می آید، ناچار برای فرار از فتنای خانوادگی و مرگ تدریجی و بمنتظر دستبازی به "مزابیای شهادت" به کاروانهای جنگ اسلام با کفر می پیوندند. اینان بیش خود حساب می کنند که حدای خطر که پاره شدن در جبهه و مرگ یکبارهاست و این خود بر مرگ پر عذاب و تدریجی رجحان دارد. گذشته از این، با چنین "قرار دادی" لاقوت لایموتی به زن و فرزندانش خواهد رسید و خود نیز از مزایای غذایی جبهه بی نصیب نخواهند بود. غافل که مرگ آنها، آغاز استیصال و سیه روزی زن و فرزند و آن ماجرا های تبهکارانه بنیاد شهید و نزول بلاها می خواهد بود که شمه ای از آن نقل شد، و انگهی از گزارش های اخیر جبهه اینطور برمی آید که در آنجا نیز چندی است که رفته رفته قحطی و سرگردن بسا سیب زمینی و نان خرما جای یکی دو وعده غذایی گوشتی و گرم را بر کرده است.

دوست ما در پایان نقل خود به بیسک برداشت اساسی می رسد. می گوید: " در این میان نکته ای فوق العاده مهم این است که مردم، خواه شهری و خواه روستائی - خواه تحصیل کرده و خواه عامی، به زرفای رذالت رژیم پی برده به نحوی که ملاحظه نیز خود این تحویل عمیق را دریا فتنه اندوبه همین دلیل است که هر روز بندها خنق و توحش را بیشتر می کنند و به شیوه های رذیلانه "سیاست ترس" و "خشونت" را اجرا می اندازند. برای آخوندها مسلم شده است که اگر کمی و ابدهند، با طوفانی از قیام و تعرض عمومی روبرو خواهند شد و بودند و نشان ببا دخا هدر رفت.

قضاوت منطقی و جامع ما نشان می دهد که دست ما این است که اگر حرکتی در کوتاه مدت بقصد براندازی رژیم، سرنگیند

راديو ايران ساعت های پخش برنامه

برنامه اول
ساعت ۷/۳۰ تا ۸/۳۰ ساعت ۱۷ تا ۱۸ به وقت تهران: روی امواج کونستابا ردهای ۱۹ متر (فرکانس ۱۵۶۵ کیلوهرتز) و ساعت ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۷۵ کیلوهرتز) و ساعت ۳۱ متر (فرکانس ۹۵۵ کیلوهرتز) و ۲۱ متر (فرکانس ۷۱۷۰ کیلوهرتز).

برنامه دوم
ساعت ۶ تا ۶/۵۵ روی امواج کونستابا ردهای ۱۹ متر (فرکانس ۱۵۶۵ کیلوهرتز) و ساعت ۲۱ متر (فرکانس ۱۱۷۵ کیلوهرتز) و ساعت ۲۲/۵۵ تا ۲۲/۵۵ به وقت تهران روی امواج کونستابا ردهای ۲۱ متر (فرکانس ۹۵۵ کیلوهرتز) و ۲۱ متر (فرکانس ۷۱۷۰ کیلوهرتز).



همه پنهان عزیزا

هر روز تلفن خبری نهضت مقاومت ملی ایران از ساعت ۱۱ صبح شما را در جریان آخرین خبرهای ایران و جهان قرار می دهد.

۴۰۵ - ۹۰ - ۴۰۵ پاریس

گزارش های ایران

از گروه های اطلاعاتی نهضت مقاومت ملی ایران

بوی باروت

روزنامه های فرمایشی رژیم یکصدگوشیده اندنا می خشک و رسمی حسینعلی منتظری، "قاظم مقام ولایت فقیه" به خمینی را که دربار می محاکمه و مجازات مهدی ها شمی روزیست و چهارم آذرماه ما در شده بود، نموداری از "رادت و اخلاص" به قلم دهند. اما حقیقت نامه غیر از اینست، آنچه تا مه منتظری در همان نگاه اول جا رمیزند، کا هش ا رادت و اخلاص نویسنده اش به شخص خمینی است. از اینها گذشته درست است که منتظری طی نامه کوتا هت در خواست می کند تا به وضع مهدی ها شمی و منسوبین سببی او "بدون غماض و با کمال دقت" رسیدگی شود، اما در مورد منسوبین نسبی خود کا ملا سکوت اختیار می کند. دست کم یکی از منسوبین نسبی منتظری، فرزندش به نام سعید، گفته می شود که در میان دستگیرشدگان است که بجرم همدستی و همفکری با مهدی ها شمی به زندان افتاده اند. ممکن است در وهله اول این تصویر به ذهن دست دهد که منتظری برای نجات فرزندش سعید و دا ما دش که رئیس دفتر او و برادر مهدی ها شمی است، میا درت به نوشتن نامه یی کرده و تن به خفت داده است. با اینهمه خواهش منتظری از خمینی در مورد رعایت موازین عدل اسلامی و دقت و خودبیطور معکوس نما یشگر است که در محاکمات سیاسی رژیم خمینی آنچه هرگز رعایت نگشته موازین عدل و دقت نظر بوده است. هر چند ممکن است هدف نا مه این بنییز باشد که طرفداران و همفکران نه منتظری ها شمی را ساکت نگهدارد که نگرانند مقامات رژیم سرش را بی خیر زیر آب کنند. در آخرین مرحله، منتظری با نوشتن چنین نامه ای درست است که به انتظار دلهره آمیز مقامات رژیم ختمه داده و خیال هم را از سرکشی و تمرد خود راحت کرده، اما با این نامه به موقع حربه را از دست خمینی و مخالفانش که گوش به زنگ نشسته بودند تا یک بیورش همه جا نبه یرا نسبت به اوتادارک ببینند گرفته است تا هم شریک جرم مهدی ها شمی قلمدا دشود و هم دعوا را به وقت مناسبتی موکول کند. وقتی که دیگر خمینی روی خاک نیا شد.

درما برای مهدی ها شمی حال و آینه ر رژیم خمینی بزرگترین لطمه ها را دیده است. با آنچه مطبوعات تحت اختیار رژیم کوشیده بودند تا جریان معرکه ی ضد منتظری را با کوبیدن به نمل و بسه میخ کنترل کنند و در عین ترساندن منتظری او را به "راه راست" هدایت کنند، ولی کمتر کسی است که به این ما چرا به عنوان یک تف سربا لانگما ه کنند. منتظری، دست کم، تنها کسی بود که انتظار میرفت ما بون خمینی به تن او نخورد. ولی برغم عواقب سیاسی که بر این ما چرا مترتب خواهد بود، همه با ید این نکته را دریا فتنه با شنده مترسکی که خود به آستینها یش با کرده اند، اکنون تحمل هیچ حرف سربا له، هیچ حرفی روی حرف خودش، را ندارد، حتی اگر این حرف از جانب نفر دوم در سلسله مراتب نظام حکومتی ولایت فقیه باشد. دیگر کمتر کسی است که این نکته را در نیا فتنه باشد. چرا تا تا اخیر که قاظم مقام ولایت فقیه را سکه یک پول کرده، دیگر از منتظری چیزی با قاسی نگذاشته تا صفا ت مندرج در قا نون اساسی برای ولی فقیه را بتوان براو منطبق ساخت. به نظر میرسد که منتظری بخاطر دور بودنش از صحنه روزمره سیاسی تهران و تبدیل قم به یک پایتخت مستقل، از تحولات سیاسی اخیر که مسئولان به آن رسیده اند کا ملا بی خبر مانده بوده است.

درما فل آخوندی گفته می شود که منتظری قربانی اقداماتی شده که از سوی اعضای شورای نگهبان و عناصر محافظه کار وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قسم تا درک شده بوده است. حتی اگر این فرض درست باشد، نیا ید این اقدام

با ره سفر مقامات آمریکا به تهران از وزیر خارجه سؤال کرده بودند به روزنامه رسالت فحاشی کرده بودند، صراحتاً "متهم کرده که در جریان توطئه های گروه مهدی ها شمی سکوت اختیار کرده اند و برای انحراف اذهان عمومی به روزنامه رسالت فحاشی میکنند، آذری قمی گفت: آنچه در اینجا اتفاق افتاده و ما به نام "سف عمیق روحا نیست مبارز و طرفداران اما مواقلاب گردیده این بود که تحت لوای حمایت از ما، تفکری که سالها متعادی مورد حمایت ما و قاظم مقام رهبری قرار داشت به عنوان تفکری متحجر تحت لوای شمع مقدس اسلام طرفداران سرما به دار و زمینخوا و موحتکر قلمدا دگشته است." آذری قمی حتی تا آنجا تاخت که دو باره انتقاد خود را از عدم اجرای احکام اولیه به بهانه تصویب قوانین مبتنی بر احکام ما نوبه مطرح کرد. نکته یی که مطلقاً "طی این مدت سکوت مانده بود. خود این نکته که آذری قمی، پس از یک وقفه طولانی، جو مجلس را مسا عدیده مسا ثل مورد نظر روحا نیون محافظه کار با صراحت مطرح سازد، نشان دهنده تحولی عمیق طی چند هفته یی است که از ما برای دستگیری مهدی ها شمی می گذرد. درست است که سالها از زمان گذشته که خمینی به کمک روحا نیون محافظه کار در برابر اصلاحات رژیم شاه موضع انتقاد گرفته بود، اما همان انتقادها با شدت بیشتر میتوا نده رژیم خود او وارد شده که زیر لوای اسلام، مصوباتی از مجلس می گذرانده که با احکام اسلامی، از جمله مالکیت در اسلام منافات دارد. بهر حال نتیجه ما برای مهدی ها شمی این شده است که محافظه کاران قا در خوا هندی بودند نفس را حتی بکشند و به خاطر دلسوزی نشان به احکام اسلامی کمتر مورد ملامت تندروها قرار گیرند. یکی از شیوه های که مهدی ها شمی گروه او برای خرد و حذف هیئت مدیریست مدارس حوزه اعمال می کرد، شورا ندن طلاب جوان علیه آنها بود. گروه مهدی ها شمی و تندروها ی دیگر، اعضا نه نفره مدیریت را که با نظر خمینی و منتظری و کلیایگانی انتخاب می شدند با عنوان "انحصاری، جریان سالار، منحصر، قشری، مخفی، و..." به حمله می گرفتند

زمستان آخر؟

تا زه در همین هفته یک کوپین نفت برای مصرف عمومی اعلام کرده اند که قابل توزیع است. اگر دربار را از آذرفتنی موجود باشد، که موجود نیست، به بهای لیتری ۸۰ تا ۱۰۰ ریال خرید و فروش میشود. بهای که برای اغلب خانواده های اسیر تورم و گرانی سرسام آور از اقوامی و پاییین بودن دستمزدها، بسیار گران است. در همین حال توزیع گاز شهری در سراسر کشور با مشکلات بسیار همسراه بوده است. مردم با سیلندرها ی خالی کا ز صفا ی طولانی تشکیل میدهند و به امید گرفتن یک کیسول پراست عا تا در صفا می ایستند، اما همواره دست خالی بر می گردند. شرکت های ایران گاز زیرسی. کا ز عملاً از با سخگویی به نیا زهای مردم عاجزند، چون گازی برای پرکردن سیلندرها وجود ندارد. ما گذشته مسئله کمیودگا ز در شهر قزوین چنان حادثه که کا ربه درگیری میان پاسداران و مردم کشید. وقتی طبق دستور فرماندار شهر قرار شد توزیع گاز با کوپین و توسط ماشین های حمل گاز در شهر صورت گیرد، مردم خشمگین و ناراضی در حالیکه شعار "مرگ بفرماندار" می دادند در خیابانها تظاهرات به راه انداختند و هنگامی که سپاه برای متفرق کردن مردم مداخله کرد و آنها را پراکنده

اگر همچنان که مردم انتظار دارند این زمستان آخرین زمستان جمهوری اسلامی باشد، بدترین زمستانی است که مردم اسیر و در بند میگردانند. سرمای زودرس با کمبود نفت و گاز و بنزین و تقریباً تمام می فرآورده های حرارتی همراه بوده با بمباران تقریباً اغلب نیروگاه های برق پراکنده در سراسر کشور که آخرین آن تا به امروز با بمباران پرندک در جاده ساوه، نزدیکی تهران صورت گرفت، عملاً تهران نیمی از ۲۴ ساعت شبانه روز را گرفتار خاموشی است. تا زه خاموشی ها در شهرستانها از این هم بیشتر است. مسافرانی که از شهرستانها می آیند، کمبود برق در شهرهای نظیر شیراز و یزد را بی حساب توصیف میکنند. خاموشی ها در این شهرها در شبانه روز بین ۱۲ تا ۲۲ ساعت است. رژیم برای ساکت نگه داشتن تهران و تهرانیا از برق شهرستانی ها میزند. اما این هم کفایت تهراننی ها را نمی دهد. از آنجا که بخش عظیمی از خانه های شهر از طریق وسائل حرارتی گرم میشود که با برق کار میکنند، عملاً خاموشیها، شهرها را در تاریکی و هم در سرما فرو برده است. بدتر از همه آنکه در فاصله خاموشی ها از سوخت مناسبتی نیز نمیتوان بهره گرفت. پس از مدت ها

و خواهان مشارکت طلاب جوان و تندرو در مدیریت مدارس بودند. هدف اصلی این بود که نظام آموزشی و تشکیلاتی حوزه متحول شود. گروه مهدی ها شمی با اعلامیه های بی که به نام "روحا نیت بیدار" انتشار میداد و در برابر موضوع گیریهای "روحا نیت مبارز" جهتگیری مخالف داشت، شدیداً مدرسین محافظه کار را می کوبید. در یکی از این اعلامیه ها آمده: "همه طلاب حق دارند صحبت کنند" و طی اعلامیه دیگری که به همین امضا در شهریور ماه ۶۵ منتشر کرده آمده: "ضروری ترین تحولی که باید در (روحا نیت) رخ دهد، شکل گرفتن مدیریتی است مبتنی بر اصول اسلامی و ارزش های فرهنگی و روش های علمی پیشرفته چنان که بدورها زنا ثبتم سنگ نظری، کوتا هنگری، گروه گرابی، خود محوری، و طبقه سالاری باشد" بهر حال افراد متعلق به جنبش مسلمانان مبارز، امت اسلامی، دا رودسته نشریها را مجاهد و حزب الله ها هدایت می کرد و زسیا ه پاسداران به این گروه وابسته بودند.

وزیر اطلاعات و امنیت رژیم، ریشهری، هفته پیش اعلام کرد که متن گفتار مهدی ها شمی بسیار ریش از اینها بوده و قبل از پخش تلویزیونی ابتدا فیلم آنرا خمینی دیده و پس از حذف قسمت هایی اجازه داده که تا همین مقدار برای عموم پخش شود. این گفته بطور ضمنی اعتراف به آنست که ما برای مهدی ها شمی تنها وابسته به یک شخص نبوده و تصمیم ناپس اعتراضات در بالاترین سطح رهبری گرفته میشود از آن گذشته این مقامها چه می دهند که نکات مربوط به قاظم مقام مش نیز پخش و منتشر شود. ریشهری نمیگوید مطالب حذف شده از سوی خمینی در چه زمینه هایی بوده است. آیا خمینی با اجازه بخش دادن به قسمت هایی از گفتار مهدی ها شمی که اشارات مستقیم به منتظری دارد، خواسته است منتظری را گوشمالی داده باشد؟ یا اساساً هدف آن بوده تا به یک جریان تندو حادی که رژیم را به موضع گیریهای تندروانه و جنون آمیز میکشاند و آنها را زده شود و چون منتظری در این میان نقش مهمی داشته است، بناچار گوشمالی های بی نیز دیده است؟

بقیه در صفحه ۱۱

ساخت، مردم در کوچه پس کوچه ها به تظاهرات و تجمع خود ادامه دادند. در این میان وضع بنزین نیز بدتر از همیشه شده است. با اعلام دیربهدییر کوپین ها، عملاً سهمیه ما ها نه بنزین به چهل و پنج روز کشیده و از سهمیه تا کسی نیز در هفته دوروز اعلام نمیشود، در نتیجه تا کسی ها عملاً پنج روز در هفته کار میکنند و تا زه عصرها چون بنزین شان تمام میشود، مسافران در خیابانهای سرد و بیخ زده میمانند و به مقصد نمی رسند. بهای یک کوپین ۳۰ لیتری بنزین در بازار سیاه به ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ ریال می رسد و این مبلغ منهای بهای خود بنزین از قرار لیتری ۳۰ ریال است که باید در جایگاهها هنگام تحویل بنزین، پرداخت شود.

در این میان سیل بنیان کن و خراب کننده کنی که تقریباً تمام ایستگاههای جنوبی کشور را زیر آب برد، خسارات جانی و مالی فراوانی به بار آورد. مردم که دیگر به رژیم اعتماد ندارند و امیدوارند که هدیه های آنها ملاحظه میشود از دادن کمک و اعانه به نهادهای وابسته به رژیم خودداری کردند و راهی اقدام به کمک مردم مصیبت زده نمودند. خرابیهای ناشی از این قهر طبیعت چنان وسیع است که جبران خرابیها و ترمیم زندگی مردم هزینه و فرصت زیادی می طلبد. سیل مهیب در این زمستان سیاه، که بدترین زمستان طی هشت سال جمهوری اسلامی است، دما را ز روزگاری مردم بی دفاع بر آورده است.

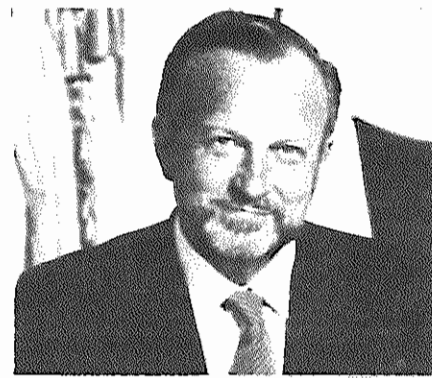
ایران و خاورمیانه



در مطبوعات بین المللی

تروریسم و امنیت

نوشته شارل هرنو، وزیر دفاع سابق دولت فرانسه، شهردار نیه و بیلورین و نماینده مجلس فرانسه و بنیانگذار زمان "حقوق سوسیالیستی بشر"



Charles HERNU

مخفی نداد. و نیز مسئولان این اقدامات چه بر سر کار باشند و چه از کار برکنند... حتی بخواهیم که این مسئولیت را از این عهده ایشان نهاده است... با ایده‌ها و راه‌ها آشنا خواهیم شد... هنگامی که در کار روزانه دفاع نبودم، می‌خواستم فکراتی سیس یک مدرسه نظامی زبانها و اطلاعات را عملی سازم... برای این کار از یک سو حضور ما در آفریقا (به شکل مدارس دفاع و تعاون) بود و دیگر اینکه به نقش سازمان صخا سوسی فرانسه (د. جی. اس. او.) می‌اندیشیدم.

تروریسم، اقدام جنگی

چهارم مقاله‌ای که جایی که دردم گرفتند... سرپا زان مزدور به چشم می‌خورند... بیاد دارم که در سال ۱۹۸۲، به هنگام آوج سوئ قندها و خرابکاریها که نسبت به سفارتخانه‌ها و هواپیماها انجام میگرفت... پس از تفکراتی که بسیار از جوانان ما و طلبکارها که اکثر آنها زنی و جوانان ژاندارمری بودند، خواستم کارشناسان را در این باره عهده‌گیر کنم.

من از این عمل خود، که با موافقت پیرمورا، نخست وزیر وقت انجام داده‌ام، دفاع می‌کنم... پیرمورا در برابر حاضران "دمو" سه مطالبات عالی دفاع ملی "تروریسم را بدست می‌گیرد" "اقدام جنگی" خواند. یک اقدام جنگی، و نه جنگ.

جنگ اقتضای کنده در برابر برت یک یا چند دولت ایستاده‌ها شد، و نیز برنده و بازنده‌ها در کارها شد. اما وضعیت کنونی چنین نیست... برعکس مادر وضعیت بحران قرار داده‌ایم و در وضعیت بحران نقش دولت آنست که به اقدامات و تدابیر پلیسی و دیپلماتیک - حتی در بعضی موارد نظامی - دست بزند... به شرط آن که مبارزه با تروریسم به آزادیها لطمه‌ای وارد نیاورد.

تروریسم همواره فرانسوی‌ها را به وحشت می‌اندازد... هدف آن همواره نیروهای حاکم است، و این شامل هیأت حاکمه‌ای که امروز بر سر کار است، و نیز دست‌اندرکاران پیشین حکومت می‌شود... ما اکنون با تروریسمی دست و پنجه نرم می‌کنیم که من آن را "تروریسم زنجوع سوم" می‌خوانم... ما تاکنون دو نوع از تروریسم را شناخته‌ایم: تروریسم ملی و استقلال خواه، و تروریسم انقلابی... اما این تروریسم‌ها امروزین ما را درگیر شرایط

تهدید آمیز و خطرناکی می‌کنند و به مبارزه‌ای می‌کشاند که در پشت آن هیچ پدیده‌ی تئوریک مشخصی قرار ندارد... تنها هدف آن خشونت محض و اعمال ضد بشری و ضد فرانسوی است... و این را نه جنگ، بلکه زمینه‌ای بسزای جنگ با دشمن است... زمین‌های که می‌توان گفت تا حدی به "زمین‌های سوخته" می‌ماند... نام این تروریسم در دفتر ژنرال - اسراییلیک جهان ثبت خواهد شد و هدف آن بی‌ثبات کردن فرانسه و دیگر دموکراسی‌ها - و بار دیگر ترکان رومی‌کنند - به انحراف کشاند نیروهای نظامی و هسته‌ای ماست.

هرینه کراف

با یاد متوجه بود که این تروریسم سبب بسیج شدن نیروهای مهم نظامی و پلیسی فرانسه - یعنی گارد های دائمی و گارد مخصوص سرکوب و غیره - می‌شود... می‌توان مشاهده کرد که هر سال حدود ده هزار تن به نیروهای پلیس و ژاندارمری که برای مقابله با خطر تروریسم بسیج می‌شوند فرود می‌شود... که این البته شامل وظایف و مراقبت‌های احتیاطی و امنیتی و غیره نیز هست... هر سال، برای آنکه این مبارزه ضروری آدا می‌باید، مبالغ هنگفتی که برابر قیمت ۱۲ میراژ ۲۰۰۰، شصت تا یکصد و یک میلیارد و سیصد و شصت است، خرج می‌شود... این مبلغ را به شمار با نژده سال گذشته، یا نژده برابر برکنیم تا دریا بیم که چه اعتبار هنگفتی صرف تروریسم شده است... اعتباری که می‌توانست صرف تسلیحات شود.

آری، واقعیتی که هرگز بصراحت بیان نمی‌شود این است که تروریسم سرمایه‌داری نیز بسیج می‌کند، و این همه کوشش‌هایی هستند که برای منحرف کردن فرانسه از خط سیر پیشرفت تسلیحاتی اش بعمل می‌آیند.

تروریست‌ها روی دستاورد سیاسی عملیات خود حساب می‌کنند... اما مبارزه با تروریسم نباید در احساس گناه پدید آید... حتی اگر رسانه‌های گروهی جا به جا، تروریست‌ها - یا قاتلان - را مظلوم بنمایانند.

فرانسه از پشتوانه‌ها شدن یک زرادخانه قانونی و حقوقی کافی و کامل برخوردار است... به این معنی که در آرای بیگ دیپلماتی کار آ و انعطاف پذیر است که از همکاری و همکاری در مقیاس بین المللی، از اطلاعاتی، از امکانات نفوذی، از وسایل فنی، از فرماندهی نظامی، و از ارتباطات پیشرفته برخوردار است... همه اینها می‌توانند با قوانین متناقض باشند.

همزبانی سیاسی (چپ‌راست) فرانسه چیزی درخته ندارد... به ما عرضه کند... آنچه ما را قادر به مبارزه با تروریسم می‌سازد، روح همزیستی سیاسی نیست، بلکه وجودان همبستگی است.

رک - آن - سیل (حقوق سوسیالیست بشر) شماره زمستان ۱۹۸۶

۳۲ هزار کشته؟

به گزارش خبرگزاری فرانسه، وزیر دفاع عراق دیشب در اظهاراتی خطاب به نمایندگان مطبوعات بین المللی، تهدید کرد چنانچه جمهوری اسلامی بمباران شهر بصره را ادامه دهد... صدها هواپیما بمباران عراقی در آن واحد شهرهای ایران را همزمان زیر بمباران قرار خواهد داد... ژنرال عدنان خیرالله، وزیر دفاع عراق افزود: صبر دولت عراق حدی دارد و نمی‌تواند اندام‌ها را کشتار ملت خود بیاورد.

خبرگزاری فرانسه بنقل از وزیر دفاع عراق می‌افزاید: هدف جمهوری اسلامی کماکان تصرف شهر بصره است... ولی ارتش عراق در تمام خطوط جبهه توانائی آنرا دارد که هرگونه تعرض تازه رژیم جمهوری اسلامی را عقب براند... بگفته وزیر دفاع عراق، تنها هفته گذشته رژیم جمهوری اسلامی، سی و دو هزار کشته زائرانی را بجای گذاشت حال آنکه عراق حتی یک صدم این رقم تلفات نداشته است... وی افزود: کثرت تلفات نیروهای جمهوری اسلامی باعث گردیده که مسئولان رژیم خمینی این تعرض را کم اهمیت جلوه دهند... حال آنکه آنرا تنها همبستگی می‌پنداشند و ادعا می‌کرده اند که امسال، سال پیروزی است... خبرگزاری فرانسه می‌نویسد: وزیر دفاع

عراق از طرف دیگر تا کیدورزید که این کشور خواستار آدا مه جنگ نیست و حاضر است بر مبنای احترام متقابل به مرزهای شناخته شده بین المللی، ویراساس عدم دخالت در امور داخلی دیگری، بدون هیچ قید و شرطی به جنگ خاتمه دهد.

وزیر دفاع عراق در رابطه با اشنال بخشی از منطقه فا و توسط نیروهای جمهوری اسلامی اظهار داشت: در مقامی با ابعا دعظیم تلفات و خسارات اقتصادی که بر جمهوری اسلامی وارد آسده، و در شرایطی که دستگا نظامی و اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی در حال فروریختن است، تصرف چند کیلومتر خاک در فا و چه ارزشی دارد؟

بنابراین گزارش خبرگزاری فرانسه، وزیر دفاع عراق پیرامون همکاری تسلیحاتی رژیم خمینی با اسرائیل و آمریکا گفت: واشنگتن ممکن است به این معاملات خاتمه دهد، اما رابطه اسرائیل با رژیم خمینی مطمئناً آدا مه خواهد یافت... ژنرال خیرالله سپس از اطلاعاتی که آمریکا در باره تدارکات نظامی رژیم خمینی در اختیار بغداد می‌گذارد، سپس گزارشی کرد، و از روابط حسنه عراق با اتحاد جماهیر شوروی و فرانسه و همچنین همکاری نظامی عراق و مصر بسیار اظهار خرسندی نمود.

خبرگزاری فرانسه - ۳۱ دسامبر ۸۶

مذاکرات ناقص

هیئت مالی آمریکا می‌گوید که برای مذاکره با هیئت مالی جمهوری اسلامی به لاهه رفته بود، روز ۳۱ دسامبر ۱۹۸۶ بطور ناگهانی مذاکرات را قطع کرد و از موا شنگتن شد... به گزارش خبرگزاری فرانسه، زلاهه، اعضاء دو هیئت که متشکل از مقامات بانک مرکزی دو کشور هستند، روز دوشنبه ۲۹ دسامبر به مدت ۳ ساعت به مذاکره ۳۱ دسامبر به مدت یک ساعت به مذاکره پرداختند... سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا دیروز اعلام کرد که مذاکرات بسیار پیشرفت‌هایی داشته‌اند و دو هیئت در آینه با یکدیگر ملاقات خواهند کرد... وی اما تاریخ این ملاقات را تعیین نکرد.

هدف از این مذاکرات با زیردخت حدود ۵۰۰ میلیون دلار از دارائی‌های ایران است که پس از زکرونگ تگیری اعضاء سفارت آمریکا در تهران، در بانک مرکزی آمریکا مسدود شد... از سوی دیگر اسدالله نوری، سرپرست هیئت جمهوری اسلامی، دیروز در مصاحبه‌ای با خبرگزاری فرانسه در لاهه آمریکا را متهم کرد که از زیر بار وظایف و مسئولیت‌های خود شانه خالی میکند... نوری گفت: مذاکرات به مرحله نهائی رسیده‌اند که گمان می‌رود هیئت آمریکا بدستور دولت خود بطور غیرمنتظره‌ای به مذاکرات پایان داد.

اسدالله نوری افزود: هیئت آمریکائی اظهار ردا شت که آما ده است در آینه شده نزدیک مذاکرات را از سر گیرد، اما تاریخ آن را تعیین نکرد... سرپرست هیئت جمهوری اسلامی گفت: در مقابل چنین رویه‌ای، جمهوری اسلامی حق هر نوع اقدام مقتضی را برای خود محفوظ میداند... برپا به آرای دادگاه‌ها که در لاهه براساس بنیاد نیه الحجاز برپا شد اختلافات جمهوری اسلامی و آمریکا رسیدگی می‌کند، و در ماه گذشته ما درش، قرار بود دو طرف ظرف ۴ ماه بر سر مبلغ مورد اختلاف که بالغ بر ۵۰۷ میلیون دلار میشود موافقت کنند... آمریکا به عنوان طلب‌های بانکی خود خواهان ۶۲ میلیون دلار است.

سرپرست هیئت جمهوری اسلامی در این باره گفت: ما موافقت کرده بودیم که آمریکا ۶۲ میلیون دلار طلب خود را از محل ۵۰۷ میلیون دلار بردارد و باقی را به ما پس بدهد... اسدالله نوری افزود: با توجه به این که طلب آمریکا رقمی جزئی است در مورد اجرای حکم دادگاه لاهه هیچ مشکل مالی یا قانونی وجود ندارد... هیئت آمریکا می‌تواند با نسیان داد و آدا مه آن را به تاریخ نامعلوم موکول کرد.

خبرگزاری فرانسه - اول ژانویه ۱۹۸۷

فرهنگ ایران

محمد جعفر محبوب

زال و رودابه (۲)

پهلوان و درد هجران

از هر چه بگذری سخن دوست خوشتر است
بیخام آشنا نفس روح پرور است
بخش دوم این داستان دل پذیر را با زبا شرح بزم زال و رودابه از زبان فردوسی آغاز می کنیم. دودل داده، دست در دست یکدیگر از با مقصود آمدند:

گرفت (= رودابه) آن زمان دست دستان به دست
برفتند هر دو به کردار مست

سوی خانه ز رنگار آمدند
بدان مجلس شاه وار آمدند

بهشتی بد آراسته بر زبور
پرستنده (= خدمتگار) بر بای و بر پیش حور

شگفت اندرا و مانده بد زال زر
بر آن روی و آن موی و بال ووفر

ایا راه و طوق و با گوشوار
زدینار و گوهر جویاغ بهار

دور خاره چون لاله اندرین
سرچشم زلفش شکن بر شکن

همان زال باقر شاهنشاهی
نشسته بر ماه با فرهی

حمایل یکی دشنه اندر برش
زیاقوت سرخ افسری بر سرش

همی بود بوس و کنار و نیبند
مگر شیر، کوهگور رانکسرید

در همین مجلس است که زال به محبوبه می گوید که اگر
منوچهر این داستان را بشنود، با آن مخالفت می کند،

پدر من سا منیز خروش برخواهد آورد:
ولیکن نه بر ما به جان است و تن

همان خواهرگیرم، بیوشم کفن
بذیرفتم از دادگور دارم

که هرگز زبیمان تو نگذرم
شوم پیش بزدان ستایش کنم

جوابی در پستان نیایش کنم
مگر کودل سام و شاه زمین

بشوید زختم و زیبکار و کیمن
جهان آفرین بشنود گفت من

مگر کاشکارا سوی جفست من
تا زمانی که داستان مهر آوردن این دودل داده بر یکدیگر

بنیان بود، کار به مراد دل ایشان نمی گشت. اما زال
می خواست او را آشکارا جفت خویش سازد، با یقصد این

عشق شکیب سوز علنی شود، اما در این میان، هیچ کس
جز خود آن دو با این کار موافق نیست.

مهراب، البته داشتن دامادی چون زال، فرزند سام
سوار را از خدای می خواهد که پهلوان است و هم برای او

تکیه گاه می قوی است، اما وی نژاد زحاک دارد. پادشاه
ایران نیز منوچهر نواده فریدون است که در جوانی با

زحاک پیکار کرد و او را بگرفت و به دام وند در بند کشید. در
زمان فریدون پسرش ایرج به دست برادرانش سلم و تنیسور

گشته شده بود. بنا بر این منوچهر بی واسطه به جای نیای
خویش نشسته است و هنوز چند سالی پیش از پایان حکومت

هزار ساله و بیبدا دگر آنه زحاک نگذشته است. مهراب باید
بسیار راضی باشد که فرما نروایی نا حیای کوچک (کابل)

بر سر راه هند را بدو وا گذاشته اند، با ید هر چه بتواند از
ایجا دسرو صدا برهیزد و زکارتی که موجب جلب

توجه شهنشاه ایران به دست ببرد، و اکنون ایمن
داستان زال ... تنها با زمانه خاندان پهلوان ایران،

پسر سام سوار، و شاه یعه مهر آوردن وی پرورده به ... ممکن
است خون بهای کند، آتشی برافروزد که نه تنها او وزن و

دخترش، بلکه تمام مردم کابل نیز در آن بسوزند.
این نحوه تفکر خاندان "عروس" بود که زگفتار فردوسی

در طی داستان بر می آید. زن مهراب نیز درست بر همین
عقیده است، اما مهراب با داشتن مسئولیت فرمان روابی

بیشتر به سرنوشت مردمی اندیشد و از همین روی سیندخت
را مخاطب می سازد:

بدو گفت کاکون جز این رای نیست
که شاه گیتی مرایای نیست

که آرمش بدخت نایبک تن
گنم زارتان بر سرانجمن

مگر شاه ایران از این ختم و کیمن
بر آساید و رام گردد زمین

و تا بدان جا می رود که می گوید من بی جهت پدرم پدران
خویش (تا زبان) عمل نکردم و چون دختر آوردم او را زنده

به گور نکردم. در این بیت ها تعریض و کنایه هوشمندانه
فردوسی را نسبت به اعراب دوره جاهلی می توان دید:

مرا گفتم، چون دختر آمدید
بیایستش اندر زمان سر برید

نکتم، بگنتم ز راه پسر
کنون ساخت بر من چنین کیمیا

پسر کو ز راه پسر بگذرد
دلیرش ز پشت پسر نشمرد

از سوی دیگر زال نیز خود در نخستین دیدار با رودابه
عاقبت کار و عکس العمل شاه ایران و پسر خود را پیش بینی

کرده است. از این روی، هیچ روزنه امیدی از هیچ سو

به چشم نمی خورد. هیچ کس نیست که دست زال و رودابه را
بگیرد. و آنان را از این گردابی که در آن افتاده اند،
برهانند. به نظرم آید که سرانجام باید دل دادگان خود
چاره ای بیندیشند، و از این بن بست راهی به بیرون
بگشایند و از میان این دو، زال که در سرا سزندگی به
خردمندی و چاره جویی شهرت دارد، پیش قدمی شود...

عاشق، سززش به جان می خرد

در داستان های شاهنامه هر چیز بر سر جای خویش نهاده شده
است. داستان سرا، یک سخن بیهوده نمی گوید، عناصر و
اجزاء داستان، همه با نظم و ترتیب بر جای خود چیده شده اند
و گویند هر یک از آن ها را در سر جای خود به کار می برد.
وقتی سام به البرز کوه می رود زال را از سیمرغ با زبسن
می گیرد و به شهری آورد و با پسر به خدمت منوچهر شاه
می رسد، منوچهر به دیده تحسین در وی می نگردد:

چنین گفت مرسام را شهریار
که از من تو این راه ز بهار دار

به خیره میا زارش از هیچ روی
به کس تا دمانه مشو جزیدی

که فرزکیان دارد و جنگ سیر
دل هوشمندان و آهنگ شیر

سام خود نیز وقتی زال را از سیمرغ می گرفت از بدی ها که
در حق وی کرده بود پیشانی بود و با پسر چنین عهد کرد:

به من ای پسر، گفت، دل نرم کن
گذشته مکن یاد دل، گرم کن

بذیرفتم از خدای بزرگ
که دل بر تو هرگز ندارم سترگ

بعویم هوای (= میل) توا ز نیک و بد
از این پس چه خواهی تو، چون سزد

زال، پس از اندیشه بسیار، بدین نتیجه می رسد که از
این برگ برنده، از امتیازی که شاه او پدید آورده اند، و

دربار بر سختی ها و خواری ها که در گنجام (= لانه) سیمرغ
کشیده است تعهد کرده اند که به خواست و میل وی رفتار

کنند، سوچوید. آری، اکنون هنگام وفا بدان عهد
است. باید آن ستم ها که دیده و رنج ها که برده است

فرایا دایشان آورد و آنان را به بر آوردن آرزوی خویش
وادارد.

داستان با فصاحت و زیبایی بی مانند دام می یابد
زال نخست موبدان و وزیرگان را گردمی آورد و غم دل

خویش را با ایشان می گوید:
که از من ریمده است صرور خرد

بگویند کاین راجه اندر خورد؟
نگفتم من این، تا نگفتم غمی

همه کاخ مهراب مهران است
زمینش چو گردان سپهر من است

دل گنم با دخت سیندخت رام
چه گویند ما شدیدین رای، سام؟

موبدان در پاسخ وی لبها زگفتار فرومی بندند و زال چون
از ایشان با سخنی نمی شنود خود می گوید: می دانم که در

دل مرا از این عشقی که گرفتار آن شده ام سززش می کنید.
اما در عاشقی از بلا کشیدن و سززش شنیدن چاره نیست،

و اگر شما من در این راه یاری کنید، من نیز بجای شما
(= در باره شما) نکویی خواهم کرد. موبدان گفتند

ما همه بندگان تو ایم، حقیقت این است که مهراب مردی
بلند پای است و وصلت با او ما به تنگ و سزا فکندگی نیست.

فقط اشکال بزرگ این است که او از نژاد زدها (= زحاک)
است و در این باب تو از ما داننا تری و نکوتر می اندیشی.

بهر آن است که خود نامهای به پسر بنویسی و از او خواهی
که نامهای به شاه بنویسد و او را در این باب بخواد.

آن گاه زال نامه معروف خود را به سام می نویسد. همان
نامه ای که نظامی عروضی بیستی چندا زان را در چاه رماله

آورده و در پایان آن گفته است من در عجم سخنی بدین
فصاحت نمی بینم و در بسیاری از سخن عرب هم بیستی

چند مقدمه آن نامها که آیت بلاغت و نمونه شعری بلند
است نقل می کنیم:

یکی نامه فرمود نزدیک سام
سرا سرد رود و نویسد و خرام

نخست از جهان آفرین یاد کرد
که هم داد فرمود (= دستور داد) و هم داد کرد

از او ای است نادی از او ای است زور
خداوند کیوان و ناهید و هور

خداوند هست و خداوند نیست
همه بندگایم و ایزد یکی است

از او باد بر سام نیکم درود
خداوند کویال و خمشیر و خود

چنانچه دیزه هنگام گسرد

فرانسه، کرس اندر نبرد
فرانسه، باد آوردگاه

فشانده، خون زابریسپاه *
به مردی هنر در هنر ساخت

سراسر از هنرها برافراخته
جوسام نریمان گه کارزار

به مردی نه هست و نه باشد سوار
پس از این ستایش بی مانند، زال محرومیت های خود را

به رخ پدر می کشد:
بدر بود در ناز و خوی بر نرد

مرا برده سیمرغ بر کوه هند...
همی پوست از باد بر من بسوخت

زمان تازمان خاک چشم بدوخت...
وسپس از غم دل سخن سازی کند و از درد هجران فریاد پسر

می آورد:
یکی گاریش آمدم دل شکن

که نتوان ستودنش برانجمن
بدر گرد لیر است و نرا زده است

اگر بشود دراز بنده رواست:
من از دخت مهراب گریان ندم

چو بر آتش تیز بریان شدم
ستاره شب تیره یار من است

من آم که دریا کنار من است
به رنجی رسیدم از خویشتن

که بر من بگیرد همه انجمن
و سرانجام به پدر قول می دهد که جز به فرمان او دم نزنند.

آن گاه گوید اکنون بدر چه فرماید؟ آیا اجازه می دهد
که من دخت مهراب را به راستی و بر طبق آیین و کیش جفت

خود سازم. و در پایان آخرین تیر ترکش را به کار می برد:
به پیمان چنین رفت بیستی گروه

جوباز آوردم زال برز کوه
که: " هیچ آرزو بردلت نگنم

کنون اندر این است بسته دلم
سپس سوازی برق رفتار را با دوا سب ما مورمی کند که

نامه اش را به پدر برساند، سوار نامه را به سرعت به سام
می رساند. سپید نخست از خواندن نامه زال سخت حیران

می شود.
چنین داد پاسخ که آمد بدید

سخن هر چه از گوهر بد سزید
چومرغ زبان باشد آموزگار

چنین کام دل جوید از روزگار
سا سخت حیران و اندیشه مند به خانه می گردد و شب از

نا راحتی به خواب نمی رود. اما فردوسی، که پایمان
داستان را می داند، به پیشانی سام می نویسد:

سخن هر چه بر سر ده سوار تر
دلش خسته زان و تن زار تر

گشاده تر آن با خدا ندر نهان
چو فرمان دهد کردگار جهان

آری خواست خدا وند فرمان او همه کارهای دشوار را آسان
می کند. با مداد دفراد سام ناگزیر ستاره شمر را پیش خود

خو است و داستان زال و عشق شورا نگیزا و را با زگفت و
فرجام این کار دشوار را از ایشان باستان بخاست. ستاره شنان

روزهای درازا اختران را با زجستند، سپس خندان ن سزد
سام با زگشتند و بدو گفتند:

ترا مزده، از دخت مهراب و زال
که با شنده رود به سادی همال (= همسر)

از این دو هنرمندیلی زبان
بیاید بندد به مردی میان ...

بدو باند ایرانیان را امید
از او پهلوان را خرام و نویسد

سام ز دانشتن چنین عاقبتی شاد می شود، فرستاده را نزد
خود می خواند و بدو می گوید پیش زال رو به خوبی با او

بگوی که این آرزوی توهیج صورتی نداشت، اما چون
نخست چنین پیمان رفته است من نیز بهانه جویی نخواهم

کرد. با مداد دفراد به ایران خواهم رفت تا درباره کار تو
چاره ای بیندیشم.

گام نخست، به دست آوردن رضای پدر، آسان برداشته شد و
بیداست که زال از یافتن این مزده چه شادی ها کرده و چه

دینارها و درمها به درویشان داد. اما هنوز رودابه و
مادروید را و از آنچه گذشته است آگاهی ندارند.

عشق از پرده برون افتاد

در کار زال و رودابه، زنی در میان بود که تا مه پیمان
از این بدن و از آن بدین می رساند، زال او را بخواست



بقیه از صفحه ۱

مطبوعات آزادیکی از برجسته ترین نشانه های وجود آزادی در جامعه است و هرگز بیش به استبداد، نخستین چیزی را که محدود می کند و سپس به بندگی کشد، آزادی مطبوعات است. به هیج روی تصادفی نبود که شورای انقلاب اسلامی، نخستین قانونی را که تقریباً با دستپاچی تصویب کرد، قانون مطبوعات بود. هیچ استبدادی نمی تواند با مطبوعات آزادی دزدگی کند، و حتی آزادیهای نیمبند مطبوعات در جامعه های اسیر استبداد دموکراتیک با خطر مهار شدن از سوی دولت روبروست. جمهوری اسلامی نیز از این قاعده برکنار نیست.

کار به آنجا رسیده بود که خود را رهکنندگان مطبوعات امروز رژیم تهران ناگزیر از این اعتراف شدند که حتی عنوان های درشت روزانه آن ها نیز تکراری و خسته کننده شده است. و این کسی جز آیت الله منتظری جا نشین انتخاب شده خمینی نبود که با استتقا دخود از مطبوعات سبزو صدائی برآورداخت. منتظری مسلماً "دلش برای آزادی بطور کلی، یا آزادی مطبوعات بطور خاص، نمی سوخت که خواستار آزادی عمل بیشتر فعالیت مطبوعاتی بود، بلکه مصلحت این می دید که ناراضی ها را همگانی، که در جمهوری اسلامی را به سوی انفجاری

احمد خمینی، مدیر اطلاعات و کیهان

تمام اختیارات خمینی در روزنامه های اطلاعات و کیهان بودند. و طرفه اینک که حجت الاسلام خاتمی، با آن که در این حجت الاسلام خاتمی، همچنان نماینده خمینی را در روزنامه کیهان برعهده دارد. چنین پیداست که شغل وزارت خاتمی و شغل وکالت دعائی مانع از آن می گردد که آن ها بتوانند تکامل سازمان خود را استبدادی را به این دوروزنامه اعمال کنند. به همین دلیل سید احمد خمینی از سوی پدرش ماموریت یافته است تا به یاری دو مقام به اصطلاح فرهنگی که برای سرپرستان اجرایی این دوروزنامه تعیین کرده است، کنترل آنها را موثرتر و کامل تر انجام دهد. این فقط یکی از دلایل می تواند باشد. کشیدن بیشترها را مطبوعات حکایت از آن نیز دارد که خمینی حتی به نمایندگان مستقیم خود دیگران اعتماد پیشین را ندارد. این بی اعتمادی فقط به مطبوعات مربوط نمی شود و منحصر به رژیم خمینی هم نیست. از عمده ترین توری فردی هر چه بیشتر بگذرد، دیکتاتور منزوی تر، بدین تریبها طرفیان خود بی اعتمادتر

حتمی می برد، در انتقاد مطبوعات مغری یا در پیچیده اطمینانی پیدا کند و خصلت انفجاری خود را از دست بدهد. اما چنین پیداست که آیت الله خمینی در این مورد نیز با جا نشین خود همراهی نیست. او حتی مختصراً آزادی را هم بر مطبوعات نمی پسندد. به همین دلیل، برخلاف قانون اساسی خود رژیم و بهرغم قانون مطبوعات آن، نمایندگان خود را بر مطبوعات گماشته است تا کنترل استبدادی بر رسانه های همگانی حتی الامکان کامل باشد. رادید دولتی تهران خبر می دهد که سرویس های خاصی که زیر نظر احمد خمینی فرزند آیت الله قرار دارند، از این پس بر دوروزنامه بزرگ عصر تهران - کیهان و اطلاعات - نظارت خواهند داشت. این نظارت در واقع تا زه نیست، دو سال پیش بود که میرحسین موسوی، برای برآورد خود از اتهام سازمان مطبوعات - به صراحت گفت که دوروزنامه بزرگ تهران به هیچ وجه زیر نظر دولت قرار ندارند، بلکه مستقیماً "به وسیله نمایندگان امام" اداره می شوند. در آن روز نیز ما ننهادیم که حجت الاسلام دعا شکی و حجت الاسلام خاتمی به ترتیب نمایندگان

می گردد. در نتیجه شما رکسان می که دیکتاتور می توانند به آن ها اعتماد کند، مدافعی می یابد. تمرکز بیش از اندازه کارها در دست احمد خمینی، به هیچ وجه به کفایت های این مرد مربوط نیست، بلکه به این مربوط است که خمینی اعتماد خود را به اطرافیان هر چه بیشتر از دست می دهد. دست گذاشتن احمد خمینی روی دوش شریعه بزرگ از حیث کیفی تا تئوری در سطح مطالب این دو روزنامه منخواهد داشت، زیرا مشکل در این دوروزنامه به با لایردن کیفیت نیست، کیفیت را از این هم با ثبات تر آوردن مشکل است. با این همه نتایج این سازمان چندگانه را باید بیشتر در این دوروزنامه دید. خواهند که خودخواهانه اندگان زیرک حتی از لایبلی سطور آنها نیز نتوانند چیزی بخوانند. ولی نظارت خمینی بر رسانه ها نمی تواند کامل باشد مگر اینکه به وسیله احمد پسرش، دستی بر آید - تلویزیون دولتی نیز در آن زمان که اکنون زیر نظر اکبر رفسنجانی است. با شدت بخشیدن به سانسور قاعدتاً مطبوعات و رادیو - تلویزیون کم خیرتر خواهد شد، بی آنکه این نشانه کم خیری در کشور باشد. وقتی که در کشوری زیر سلطه استبداد خیلی خبرهاست، مطبوعات آنکدامی تر و فقیرتر جلوه می کنند.

زال و رودابه (۲)

پهلوان و درد هجران



و بدو گفت زود نذر درودا به رو بگو در این تنگی و سختی گشایشی پدید آمد، و نامهای را که سام دریا سخا نوشته بود به زن داد تا به معشوق برساند. زن نیز چنین کرد و روشن است که رودابه نیز سخت خرم شد و نام فراوان بدو داد. سپس سربندی پرگهرودا و نگاشتنی گران بها بدو داد تا با درودویا هم رودابه به زال برساند. وقتی زن از حجره رودابه بیرون آمد و به او رسید سینه اش خست او را بدید و در اندیشه فرو رفت. زن را فرا خواند و بدو گفت از کجائی؟ زمان تا زمان بیش من بگذری به حجره در آیی به من ننگری دل روشنم بر تو شد بدگمان نگویی مرا تا زهی گز (یا) کسان؟ زن نمی تواند در برابر سینه اش درستی بدهد. هدیه های بسیار گران بها را نیز نذر او گشفت می کنند. سینه اش می بیند نگاشتنی ها و سربندی زن رودابه است. درگاه خرا می بندد و دختر را نزد خویش می خواند و دوام جرات را از اومی پرسد: فروریخت از دیدگان آبرمهر به خون دهنرگس بیار است جهر به مادر چنین گفت کای بیخرد همی مهران مرا بشکست و بدو توضیح داد این زن را که با زداشتی و بر زمین زدی و بفرمودی تا مویش را بکنند و او را به روی بر زمین بکشند آورنده نام او واسطه میان ما بود. سینه اش بی درنگ متوجه عاقبت پرخطرا این مهرورزی شد و گفت: بزرگ است بوی جهان پهلوان کمن نام و هم برای و روشن روان هنرها همه هست و آهو (عبث) یکی که گردد هنر بین او اندکی؛ شود تا و گیتی (منوچهر) بدین خنماک زکابل برآرد به خورشید خاک... چون مهراب به خانه باز آمد، زن را بزم کرده و آشفته دید و علت را با زیر پرسید. سینه اش سخن را در لفظا به بدویا زگفت. اما مهراب مقصودی را در نیافت و نکته ای را که در آن نهفته بود نگرفت. ناگزیر آشکارا گفت: چنان دان که رودابه را بیورسام نهانی نهاد است هرگونه دام بهره است روشن دلش را ز راه یکی جا ره مان کردیداید نگاه مهراب نیز پس از آگاهی از ماجرا است که نخست بسیار برایشان می شود و از این که دختر را در وقت زاده شدن - به رسم نیاکان - نکشته است پشیمانی می نماید. سپس می گوید: اگر سام یل و منوچهرها از این روابط آگساره

شود تا زکابل دودیه خورشید برآورد و هیچ کس نیست زار و آبادانی در آن نگذارد. سینه اش می گوید: سام از این ماجرا آگاه است و به همین جهت از گرگساران با زگشته است. مهراب نخست می بیند که زن آهنگ فریختن وی دارد. اما سینه اش بدویا می گوید که گزند تو گزند من نیز هست و زدن من جز راستی نیست. سپس پدر می خواهد رودابه را ببیند. اما مادر نخست از او بیمان می گیرد که به دختر گزند نرساند. آن گاه دختر را نزد وی می فرستد. سخنان پدر درشت و جان گزای است اما جویند رودابه آن گفت و گوی دزم گشت و چون زعفران کرد روی سیه مژه برنگساران دزم فروخواند (خوابانید) و نزد هیچ دم * * * داستان عشقی چنین عجیب و ناهم تناسب حدیثی است که پهلوان ما کند. خبرگزاران شاه را از داستان زال و دخست مهراب آگاه کردند. شاه از این ماجرا نگران می شود و فکر می کند فریدون روی گیتی را از زبید دضاک بشکست. اکنون مبادا از این عشق فرزندی پدید آید و به سوی مادر گراید و ایران را برآشوب ورنج سازد. بی درنگ برادر خویش نوذرا نزد سام فرستاد و او را به ایران شرفروخت. سام بی درنگ فرمان شاه را گردن نهاد و به ایران با زگشت. منوچهرها خوش رویی و شادی او را پذیرد و شوگرزارش نبرد را از جهان پهلوان با زیرسید، سام نیز آنچه را که گفتنی بود به شرح با زگفت. شب هنگام بزمی آراستند و می در میان آوردند. در میان بزم شاه از سینه اش خواست که فریدابه درگاه را بآید و چون وی به خدمت شاه رسید: چنین گفت با سام شاه جهان گزاید (این جا) برو با گزیده مهران به هندوستان آتش اندر فرروز همه گاه مهراب و کابل بسوز نباید که او با بدازید ره گاه او ماضد از بچه ازدهها شاه در پاریان این دستور فرمان می دهد که سام سرتمام بزرگان را که در دستگاه مهراب بنده زتن جدا کند و روی زمین را از بیبوند ضحاک و خویشان وی بشوید. سام نیسز جز فرمان برداری چاره ای ندارد. انگشت قبول بردیده می نهد و روی به سوی کابل می آورد. * * * خبر فرمان شاه به مهراب و زال می رسد. زال به استقبال پدر می رود و با گفتاری سخت خردمندانه او را می کند و در پاریان سخن بدویا می گوید تا زما زندران همین هدیه را آوردی که خانه آبا دمر آخرا بکنی؟ سام بدویا می گوید

تیزی مکن تا چاره کارشورا ببیندیم. خواهم گفت نامهای بنویسند. آن را خود برمی داری و به دستوری که خواهم گفت نزد من می روی و اگر چنانچه دریا را با شکر که به گسام تو خواهد شد. آن گاه سام نامهای به شاه می نویسد و پس از ستایش او شرح مبسوط خدمت های خویش می گوید: من اکنون پیر شده و نوبت را به زال سپرده ام. میس از سال ها خدمت گزاری آرزویی دارم که زال خواهد آمد و زبیدگاه و شاه خواهد خواست و نیز: همانا که با زال پیمان من شنیده است شاه جهان بان من که از رای او سرنیچم به هیچ در این روزها کردی من بسج... جویرورده مرغ باشد به گوه نشانی شده در میان گروه چنان ماه بیند به کابلستان چوسروسی بر سرش گلستان جودیوانه گردد نباشد شگفت از او شاه را کین نیاید گرفت... زال از سویی به درگاه منوچهر می آید و با فروتنی و لایه بسیار مراد خود را از شاه می خواهد. شاه نیز کار را به اخترشنان می سپارد و آنان نیز پس از سه روز خجسته بودن این پیوند و زاده شدن رستم را به شاه مژده می دهند. از سوی دیگر سینه اش خود نزد سام می رود و با دان هدایا و زبان آوری و لطف بیان و سخن های دل پذیر موافقت او را به دست می آورد و از قول می گیرد که کابل و مردم آن را گزند نرساند. شاه نیز پس از شنیدن گفته اخترشاران با خواست زال موافقت می کند. سپس خود را با بی او را می آزمایند. زال از آزمایش سربلند بیرون می آید و روز دیگر به خدمت شاه می رسد و از اجازه با زگشت می خواهد و می گوید دل من در هوای دیدار پدر است. بدو گفت شاه ای جوان سرور گرد یک امروز نیزت بیاید سیرد تورابویه (آرزوی) دخت مهراب خاست دلت را هس سام زابل کجاست؟ روزی که شاه زال را نزد خود نگاه می دارد، برای آن است که در مردی و دلیری و فنون نبرد نیز او را با آزمایند. نتیجه این آزمایش نیز برای زال مایه سرفسرازی است. شاه نامهای دریا سخا به سام می نویسد و با عروسی زال موافقت می کند و آن را بدویا می سپارد. زال شادمان و کامیاب، برق آسا به کابل بازمی گردد. با قیادستان را که شرح تشریفات عروسی زال است به ذوق و تخیل خوانندگان گرامی و می گذاریم. پدید آمدن و زاده شدن رستم نیز برای خود داستان جداگانه است و شایسته روزی بدان بپردازیم. * * * دیزه به معنی اسب است و مفهوم این دوبیت تمام شرح جنگ آوری سام است. چرا ننده کرکس اندر نبرد یعنی آن که وی از بسیاری کشتگان کرکس ها را در دشت نبرد خوراک می دهد. نیز برسیا هکنایه از مشیر است و نشاننده خون زای برسیا تعبیری است سخت زیبا از تیغ زنی و خون فشانی شمشیر سام.

نامه‌ها و نظرها



جانب تمام با تئوسی‌ها و سوسیالیست‌ها و ...
کرامی فقط برای منکس کردن نظریات و عقاید و
برداشت‌های نحی سوسیالیست‌ها است و لزوماً
به معنای موافقت و هم‌راستی ارکان مرکزی نیست
ملی ایران تا مفاد همه این نوشته‌ها نیست.
ارنوسیدگان تا همه آنها را می‌کند نام و نشان
خود را ذکر کند و در صورتیکه نخواهند نامشان
خود را یاد آورند تا نامشان محفوظ بماند.
افزون بر این، از جانب نام‌هایی که در آن‌ها
نه نام‌ها و گروه‌ها، هنک حرمت‌تود و با غفست و
بزرگوار قلم ملحوظ نگردد، معذوریم.
انتخاب عنوان نامه‌ها از ما است.

انقلاب فرهنگی در گودال

انقلاب فرهنگی را به "شورای عالی فرهنگی تغییر" دهند و رئیس جمهوری اسلامی را هم‌عنوان رئیس درآید. س آن بگذارد، کارها بهتر پیشرفت خواهد کرد. با اینهمه در همچنان بر همان پایه‌ها سابق می‌چرخد. اسلام به روایت خمینی نمی‌تواند به‌دانشگاهها نفوذ کند، و دانشگاه‌ها نیز به‌نوبه خود از مکتب‌سی شدن می‌گریزند.

سیدعلی‌خان منادی در سخنرانی که به مناسبت گشایش سمینار ونا مه‌رده ایراد کرد، از جمله گفت: "این یک فکر غلط است که به تقلید از فرهنگ غلط گذشته تصور کنیم دانشگاه‌ها محل بی‌دین‌هاست و روستا ثبات و بنا را بر این اندازند نگاهبان مؤمن‌ترند. این فکر مال زمانی بود که دانشگاه‌ها از غرب تغذیه می‌کرد و بر اساس عدم تقوا بنا شده بود. اکنون که دوران اسلامی است، باید برعکس باشد. تا وقتی اسلام در این مملکت حاکم است، دانشگاه‌ها باید چنین باشد."

این سخنان سیدعلی‌خان منادی بروشنی نشان می‌دهد که شورای عالی انقلاب فرهنگی در انجام وظیفه خود به همان اندازه ناکام بوده است که ستاد انقلاب فرهنگی.

مسئله‌ای اساسی که کارگزاران رژیم اسلامی نمی‌خواهند بفهمند، این است که دانشگاه به‌عنوان یک مؤسسه آموزش و پژوهش اگر می‌خواهد بسالود با رورگردد، گزیری از آن چیزی ندارد که در غرب از آن به‌عنوان "آزادی دانشگاهی" یاد می‌کنند.

منظور از "آزادی دانشگاهی" این است که همه آنچه در جامعه، در بیرون از دانشگاه، در رسانه‌های همگانی، در ادارات، در خانواده‌ها و جاهای دیگر بحث و فحص درباره آنها جایز نیست، در دانشگاه‌ها کاملاً آزاد است. پیشرفت آموزش و پژوهش در دانشگاه‌ها در گرو آن است که روح این آزادی بر آنها حکمروا باشد.

به عبارت روشن‌تر دانشگاه‌ها بسا باید بتوانند آزادی‌ها را در این باره که آیا تاج و زین حقوق بشر بر استی در قرآن و اسلام مندرج است، در این باره که دین نباید در حکومت مداخله کند، خلاصه درباره همه چیز پژوهش کنند و به بحث بپردازند و این با تبلیغ یا اشاعه یک فکر ناخوشایند، برای هر رژیمی، تفاوت ماهوی دارد. حتی در کشورهایی که هنوز به شیوه دیکتاتوری اداره می‌شوند، دانشگاه‌ها

از آزادی‌های بی‌خوردا رند که از جامعه بطور کلی دریغ می‌شود.

آیا جمهوری اسلامی خواهد توانست چنین آزادی‌هایی را بر داند دانشگاه‌ها را دارد؟ پاسخ این پرسش را خود سیدعلی‌خان منادی چنین می‌دهد: "در جامعه‌ای که اساساً بر مبنای یک مکتب و یک فکر بنا شده است، همه مردم باید به آن مکتب ایمان داشته باشند... شاید در مکان‌های دیگر چنین چیزی امکان داشته باشد، ولی در اسلام میسر نیست..."

همین حرف‌ها منادی می‌تواند موضوع یک بررسی جدی باشد که آیا برای استی اسلام آزادی‌ها را چنین محدود می‌کند.

خان منادی می‌گوید: آری، ولی کسی چون مهدی بازرگان می‌گوید: نه. در این میان دانشگاه می‌تواند استدلال‌های متقابل را مطرح کند و به جمع بندی برسد. ولی رئیس شورای عالی فرهنگی چنین اجازه‌ای نمی‌دهد.

رضا - سعیدینا

اتیوپی

مارکسیست و حکومت الهی

سفیر دولت تازه مارکسیست شده‌ای مانند دولت اتیوپی و رئیس جمهوری رژیم آخوندی تا زه به دولت رسیده‌ای چون رژیم تهران جز مضمونی تعارفات ابلهانه چه در اندیشه یکدیگر می‌بینید؟ سفیر آکر دیتیه اتیوپی سلام‌های گرم سرهنگ، منگبستوها بلیه ما ریام، دیکتاتور خودکامه اتیوپی را به رئیس جمهوری اسلامی، که ریزه‌خوار خوان دیکتاتور می‌خواند، می‌رساند. می‌گوید: "مادر اتیوپی به این علت از جمهوری اسلامی در جنگ حمایت می‌کنیم که معتقدیم آنچه در اینجا روی داده، زمانی در کشور ما نیز به وقوع پیوسته است." معنای این حرف چیست؟ اگر مقصود این است که در ایران و اتیوپی هر دو، روزی سلطنتی سرنگون شده، با این اتفاق در عراق نیز افتاده است. با این همه چرا سرهنگ‌ها بلیه ما ریام مارکسیست خود را به سیدعلی‌خان منادی مسلمان چنین نزدیک احساس می‌کنند و با عراق خصومت می‌نمایند، نکته‌ای است که هنوز به درستی روشن نیست.

سخناتی که خان منادی در پاسخ سفیر اتیوپی می‌گوید، کمتر از حرف‌های فرستاده دیکتاتور اتیوپی ابلهانه نیست. او آینه‌ده مناسبات دور رژیم را "امیدبخش" می‌خواند. دلیلش این نیست که دو کشور می‌توانند به یکدیگر کمک‌های اقتصادی کنند، یا اینکه از حیث سیاسی - مرا می‌دریک مقوله قرار دارند. بلکه دلایلی که سیدعلی‌خان منادی می‌آورد، این است: "هر دو کشور از نظر موقعیت استراتژیک و حساسیت جغرافیایی دارای وضعیت ممتازی هستند و برای استقلال اقتصادی و آزادی سیاسی اهمیت زیادی قائلند." اولاً دو کشوری که دارای موقعیت ژئوپولیتیک مهمی هستند، الزاماً نمی‌توانند دنیا یکدیگر نزدیک باشند، خاصه آن که اتیوپی عملاً در قلمرو قدرت اتحاد شوروی قرار گرفته، حال آنکه جمهوری اسلامی، دست کم بظاهر، مدعی اعمال یک سیاست خارجی "نه شرقی - نه غربی" است. ثانیاً بر خوردار بودن از یک موقعیت جغرافیایی - سیاسی ممتاز چرا سبب شود که دولت‌های مربوط برای استقلال اقتصادی و آزادی سیاسی اهمیت زیادی قائل باشند؟ اقتصاد اتیوپی، به‌عنوان یکی از فقیرترین و عقب‌مانده‌ترین کشورهای آفریقایی جهان سوم، در عین حال یکی از وابسته‌ترین اقتصادها به بلوک شرق نیز هست، اما از آنجا که بلوک شرق فقط در چرخه‌های معین و محدودی مانند تسلیحات می‌تواند تسلیحاتی سازمانی از جهان سوم را بر آورد، اتیوپی به صورت یک اعانه‌گیر مغرب زمین نیز درآمد. است. آخرین

نمونه‌اش را در قحطی و خشک‌سالی که در این سرزمین بدبخت روی داده بود دیدیم که چگونه دولت‌ها و سازمان‌های نیوکواری غربی با هلیکوپتر به شوربختان اتیوپی کمک‌های غذایی می‌رسانند. نیز دیدیم بلوک شرق در این کمک‌رسانی کمترین سهم را برعهده گرفت. و هولناک‌تر از همه اینکه سرهنگ‌ها بلیه ما ریام، دوست جدید سیدعلی‌خان منادی، برای آنکه به شهرت و اعتبار مارکسیستی رژیمش، لطمه‌ای وارد نیابد، اجازه نداد در جریان کمک‌بلیه قحطی زدگان آن سرزمین ادا می‌باید.

شنیدنی‌تر از این، ستایشی است که رئیس جمهوری اسلامی از آزادی دوستی رئیس جمهوری مارکسیست می‌کنند. اتیوپی، که در زمان سلطنت‌ها بلیه ثلاثی مسیحی بود و آزادی در خور توجهی نداشت، پس از کودتای نظامیان مارکسیست شد و آزادی قلمه بیشتری گرفت.

سیدعلی‌خان منادی با رها و آشکارا گفته است که مفهوم آزادی در اسلام با مفهوم غربی آزادی زمین تا آسمان تفاوت دارد و غربیان هرگز نخواهند فهمید که آزادی در اسلام چه معنایی دارد. آیا زمان آن نرسیده است که خان منادی تفاوت میان آزادی در اسلام و آزادی در مارکسیسم را نیز مشخص کند؟ وی مشخص نمی‌کند که با ستایش از آزادی طلبی دولت‌ها بلیه ما ریام، که دیکتاتوری پرولتاریا بر آن حکم می‌راند، چه منظوری را تعقیب می‌کند؟ آیا هر کشوری، به هر دلیلی، در قلمرو نفوذ بلوک مخالف آمریکا قرار گرفت، خود بخود "مترقی" و "آزادخواه" به حساب می‌آید؟ به هر حال خان منادی چنین می‌گوید: "در مقطع کنونی، استکبار جهانی و بویژه امپریالیسم آمریکا در حرکت‌های توسعه طلبانه خود فعالانه عمل می‌کند، و اگر در مقابل با آن، حرکت فعال و جدی تری وجود نداشته باشد، بی‌شک ناکامی بزرگی برای ملت‌ها به همراه خواهد داشت، از این روست که علاقمندی به روابط بیشتر با کشورهای مترقی هستیم و معتقدیم تنها راه مقابله با... استکبار جهانی، وحدت کشورهای مترقی و مبارزات است."

آیا خان منادی بدین ترتیب جبهه مشترکی را با اتیوپی و کشورهای آزادی‌طلبان، مانند آنگولا، کوبا و نیگاراگوا، که پیشینه‌های دمی‌کنند، مگر نمی‌دانند که دولت اتیوپی، با این دولت به‌زعم خان منادی پیشرو را از آنجا که با بی‌رحمی تمام جنبش‌های مبارز مسلمانان را بر سر راه در جنوب کشور سرکوب می‌کند؟ یا آن که می‌دانند بویژه روی خود نمی‌آورد؟ به هر حال شا به جمهوری اسلامی رژیم اتیوپی از این حیث وجه مشترکی یافته باشند که هر کدام به نوعی مسلمان کشی می‌پردازند: یکی در جنگ با عراق و دیگری در سرکوبی مسلمانان اریتره.

پاریس - محمود صدیقی

پیام برای ولایتی

وزارت امور خارجه فرانسه دیروز اعلام کرد که ژان برنار ریمون، وزیر خارجه فرانسه روز سه‌شنبه ۳۰ دسامبر اعلامیه‌ای صادر کرد که در آن جمهوری اسلامی را به وزارت خارجه احضار کرد و پیامی خطاب به ولایتی وزیر خارجه جمهوری اسلامی تسلیم وی کرد. مذاکرات وزیر خارجه فرانسه و کاردار سفارت جمهوری اسلامی حدود یک ساعت طول انجامید. در مورد محتوای پیام ژان برنار ریمون به‌عبارت کلی اتیوپی‌ها گزارشی منتشر شده است. به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی دوطرف در محیطی توافقی، مسائل دوجانبه را مورد بحث قرار دادند. خبرگزاری جمهوری اسلامی در عین حال می‌افزاید: ژاک شراک نخست‌وزیر فرانسه همچنان به حمایت از عراق ادامه می‌دهد و تا زمانی که فرانسه روش بیطرف در جنگ اختیار نکند نمی‌تواند روابط خود را با جمهوری اسلامی کاملاً عادی سازد. مذاکرات وزیر خارجه فرانسه و کاردار جمهوری اسلامی، یک هفته پس از مراجعت هیئت بلندپایه فرانسه از تهران صورت گرفت که برای گفتگو درباره اختلافات مالی فرانسه و جمهوری اسلامی به تهران رفته بود.

خبرگزاری فرانسه - اول ژانویه ۱۹۸۷

یکی از حواشی که در دستاورد دکتر مصدق را مسبب آن معرفی می کرد و آنرا دلیل بر قصد بر هم زدن اساس سلطنت تشخیص داده بود مسئله مبارزات تظاهراتی که در روز ۲۶ مرداد به پا شدن انداختن و شکستن مجسمه های رضا شاه و محمدرضا شاه بود. در چهره زمین جلسه با زبیر سی در دستاورد دکتر مصدق پرسید آیا شما از جریان و وقایع روز ۲۶ مرداد دگسه: "عنا صراحتی چپ با وقت احت هر چه تمام تر... مجسمه های علیحضرت فقید و علیحضرت هما یون شاهنشاهی را... شکسته و به پا شین ریختند" اطلاع داشتید یا نه و آیا دستوری برای جلوگیری از این عمل صادر کردید یا نه پاسخ دکتر مصدق به این سؤال این بود که تخریب مجسمه ها به دستور اینک را او انجام نشده بود بلکه این مسردم بودند که خود بخود بر اثر شرح آنرا در این عمل را اندیشیدند و به آنجا مرسانند. اما او تصدیق می کرد که خود او احساس و عمل مردم را در مورد مجسمه رضا شاه و ولی نه محمدرضا شاه درک می کرد و با آن موافقت داشت. دکتر مصدق جریان موضوع را اینگونه شرح داد:

"صبح دوشنبه اول وقت به اینجا نب خبر رسید که از حزب دست چپ خیال دارند مجسمه شاه فقید را هر جا که هستند بردارند. من تا ظهر توجهی به این مسئله نداشتم ولی بعد متوجه شدم که اگر از حزب دست چپ این کار را بکنند برای ما ایجاد منظور خواهد کرد. یعنی مردم بما خواهند گفت که "اگر شما با حزب چپ موافق نیستید باید این مجسمه های شاه فقید را که از حزب چپ برداشته اند بیاورید و خودتان در محل مجسمه ها کار بگذارید." در این صورت اگر ما مجسمه ها را می آوردیم کار می گذاشتیم حیثیت ملت ایران را برده بودیم به جهت اینکه شاه فقید را انگلیسی ها در این مملکت شاه کردند... این پادشاه قبل از اینکه سرکار بیاورد بدینا ری نداشت و وقتی که از مملکت رفت غیرا زبیر لولیا می که در بانک لندن و دیوچه گذا رده بود ۵۸ میلیون تومان پول بدست شاه فعلی داد این پادشاه باقی به جان و مال کسی نکرده و ۵۶ رقمه از املاک مردم را بدون آنکه کسی اعلان ثبت آنرا در چارچوب بییند بر طبق وراق رسمی ثبت اسناد به ما لکیت خود در آورد. آیا اگر میلیون مملکت مردم وطن پرست مملکت می آمدند و این مجسمه ها را که از حزب چپ برده بودند مجدداً برپا می کردند اینها در دنیا شرمند و سرفکند نمی شدند؟ ملتی به مجسمه اشخاص احترام می کند که آن اشخاص هم برای آن ملت ارزش قائل باشند. شاه فقید برای مردم این مملکت ارزش قائل نبود که ملت ایران مجدداً "مجسمه های که خود او در زمان سلطنتش به کار گذا رده بود بر روی و به کار بگذارد چنانچه روی این نظریات از حزب ملی ورهبران نهضت ملی از برقراری مجسمه های شاه فقید خودداری می کردند آنها را متهم به همکاری با عناد صورت چپ می نمودند."

اما دکتر مصدق ضمناً "طرز مذاخه" خود را در جریبان برداشتن مجسمه ها شرح داد و گفت وقتی مطلع شد که از حزب چپ در صدد انجام این عمل هستند دکتر سنجابی را خواست و به او دستور داد که با مذاکره کند که اگر صلاح بداند این کار را خود انجام دهند تا محظوری برای دولت پیش نیاید. تنگه جمعی از ملیون رفتند که این عمل را صورت دهند ولی فرما نداد رضای ما موران او مانع شده بودند در این موقع جمعیت ملیون بوسیله تلفن به دکتر مصدق گزارش دادند که ما موران فرمانداری نظامی مانع کار آنها شده اند و دکتر مصدق به فرما نداد نظامی دستور داد که سر با زا جمع کنند تا مانع عمل نیاید و به این ترتیب کار فرود آوردن مجسمه ها بدست از حزب ملی صورت گرفت.

رئیس دادگاه در برابر این توضیح از دکتر مصدق سؤال کرد در باره مجسمه علیحضرت محمدرضا شاه چه می گوئید دکتر مصدق گفت: "من بهیچ وجه از این قضیه اطلاعی ندارم ممکن است این کار را از حزب دست چپ نموده باشند." در دستاورد ملی ادعای ما سررتیب ریاحی رئیس ستاد را هم متهم می نمودند اینکه دستور عدم نماز به بعضی فرما نداد ریاحی نظامی خارج از مرکز به این مضمون صادر نموده است:

"در مرکز فرما نداد ری موفقی به جلوگیری از پائین آوردن مجسمه ها نشده چون تمام طبقات از حرکت شاه منزه هستند" سررتیب ریاحی در این مورد چنین گفت:

"آنچه بنده به خط خود در پائین تلگراف نوشته ام عیسن دستور آقای دکتر مصدق است که بنده جبارا "و بر خلاف طرز فکر و نیت با طنی خود ادامه می بدهم".

در بیست و ششمین جلسه دادرس دکتر مصدق را بر دیگرموقعیت خود را در مورد فرود آوردن مجسمه رضا شاه به این عبارت بیان کرد:

عرض کردم چون خودم عقیده به مجسمه با زی ندارم این دستور را ادامه حالا گرد رقانون جزا... ما ده ای بسیاری مجازات این کار را بدیده آن مجازات را از جان و دل قبول می کنم تا دیگران به فکر من تاء سی نکنند. خدا را به شهادت می گیرم که من به مجسمه نه عقیده دارم و نه آنرا موافق شرع می دانم حالما هر قدر می خوا هید در این باب بحث کنید. بفرما کنید و هر مجازاتی را که ما بیلید در باره بنده مرعی دارید چون با جان و دل قبول می کنم."

اتهامات مربوط به خود دولت

داستان علاوه بر ذکر امالی که از مردم سرزده و دولت از آن جلوگیری نکرده بود. بعضی اعمال حاکی از ضدیت با مقام سلطنت را به خود دولت نسبت می داد اینها عبارت بودند از حذف نام شاه از دعا می صبحگاه و شاهنامه ها، حذف سلام شاهنشاهی از بر نامه رادیو، مخا بره تلگرافهای عدم تماس با شاه، خلع سلاح گاردا شاهنشاهی، نشر مقالات در روزنامه های منتسب به دولت.

داستان در کیفرخواست اظهار نمود که رئیس ستاد ارتش سررتیب ریاحی در تاریخ ۲۶ مرداد بدخشا می های به شرح زیر ما در کرد: "تا دستور نا نوی در دعا می صبحگاه و شاه مگا به سه ترتیب زیر عمل شود: بجای خداوند فروکش شاهنشاه ما را

فواد روحانی

مصداق

ونهضت ملی ایران

در کشاکش چپ و راست

مجسمه های به زیر کشیده

جاویدان دار" گفته شود "خداوند فروکش شاهنشاه ایران جاویدان دار" ونیز بجای "به پایداری شاهنشاه ایران هورا" گفته شود "به پایداری ایران هورا" سررتیب ریاحی در این مورد توضیح داد که تغییر متن دعا ها نشانه دستور دکتر مصدق بودند دستور من بلکه بعضی از فرما ندها ن فقط از روی حسن نیت و شاد دوستی بمناسبت وضع خاصی که پیش آمده بود و اشکالاتی که پیش بینی می شد چنین بنظرشان رسید که بهتر است به گذاشتن نام ایران اکتفا شود و این نکته واضح بود که در نظر هیچ سربازی شاه ایران از هم جدا نیستند. این نظریه نخست وزیر گزارش داده شد و ایشان هم تاء بید کردند که نام شاه در نام ایران مستقر است و این پیشنهاد را تصویب نمودند.

در باره اظهارات در دستاورد ایر بر حذف سلام شاهنشاهی از بر نامه رادیو بیشتر فرهمند اظهار کرد که در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و صبح ۲۸ سلام شاهنشاهی در رادیو نواخته شد و هیچ تقاضای نسبت به روزهای دیگر وجود نداشت تنها در روز ۲۷ سرود مخصوص رادیو به نام "شاهنشاه پاینده باد" چون فیلم آن قابل استفاده نبود در آرشب نواخته نشد. در باره حذف سرود شاهنشاهی از بر نامه سینما ها دکتر مصدق دفاع صریحی نکرد ولی فقط ضمن دفاعیات متفرقه اش از به ترنم سرود شاهنشاهی نمود و گفت چون سینما جای استراحت مردم است ترنم سرود شاهنشاهی موجب مزاحمت مردم و آید است.

راجع به تلگرافهای ما در به سفرای ایران در خارج راجع به عدم تماس با شاه دکتر مصدق اظهار نمود اطلاعی در این باب نداشته و دکتر قاطعی بدون اجازه و اطلاع او

مبارزات به مخا بره آنها کرده است. در مورد خلع سلاح گاردا شاهنشاهی در دستاورد چنین عنوان کرده بود که دکتر مصدق دست به این اقدام زد تا اگر شاه به تهران بازگشت کند نیروی محافظی نداشته باشد که او را از مزاحمت رجا له و دست ها های مغرض حفظ کند. ولی دکتر مصدق در مقام مدافع اظهار کرد که چون شاه در پائین تاخت نبود و این عده قصد کودتا داشتند دستور خلع سلاح آنها داده شد. در دستاورد روزنامه ها می را که در روزهای مورد گفتگو مقالاتی علیه مقام سلطنت درج می کردند سخنگوی "دستگاه مخوف مصدق السلطنه" می خواند و مخصوصاً "مقالات روزنامه" با اخترا مرز به قلم دکتر قاطعی را ناما پیسنده مستقیم افکار دکتر مصدق معرفی می کرد که می گفت قصد ونیتش رسیدن به مقام سلطنت یا ریاست جمهوری نبود. است. روزنامه "ارگان حزب ایران" طی یک مقاله نوشته بود: "دولت ملی ما باید شاه را مستعفی اعلام کند و شورای سلطنتی تشکیل دهد". روزنامه "آپا دانارگان حزب ملت ایران هم نوشته بود: "تنگ و نغرت بسر شاه خیا ننگار و جاسوس" دادستان تاء کید می کرد که همه این مقالات به دستور دکتر مصدق نوشته شده بود. اما دکتر مصدق این اتهامات را مطلقاً رد کرد و گفت مسئولیت مقالات روزنامه ها فقط با نویسنده آنها است.

انتهای بیدینی

داستان در آغاز ادعای ما اظهار نموده بود که رویه دکتر مصدق در متزلزل ساختن قانون اساسی "مبشئی برست کردن ایمان و اعتقاد مردم از مذهب رسمی کشور یعنی مذهب اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه" بوده است. وی در اولین جلسات دادرس دایره وظیفه خود را از عدالتخواهی به حفظ و حمایت دینداری توسعه داد و گفت: "وظیفه ام کردن ریشه بیدینی و بی ایمانی است و من از رواج طریقه اولیای اسلام بدمی گیرم سپس به شیوه و عاظ سخن گفت و به متهمان نصیحت کرد که: "برای خیزید و بیدار شوید خدا عترت را نکندت لا اقل در محضر عدل الهی شاید قدری روسفید باشید... ما با بیدار پیشگاه عدل الهی پاسخ این عمر کوتا را بدهیسم" و قس علیهذا.

در طی جریان دادرس سررتیب آرموده دکتر مصدق را کرارا "به بیانه های مختلف بیدین خواند و گفت او ایمان و مذهب ندارد، فردی بی ایمانی است، مسلمان نیست، خیانت به مذهب اسلام کرده است. اظهارات دادستان در این مورد بدانند از های خارج از موضوع بود که تصور می رفت منظورش تحریک تما شاگران بود تا تعرضی از آنها سرزنده شاید موجب از بین بردن متهم در دادگاه شود. اینک بسری کامل بودن شرح اتهامات و چگونگی دفاع در برابر آنها این موضوع را شرح می دهیم:

داستان در چهره زمین جلسه دادرس که موضوع صلاحیت

مطرح بود گفت این شخص عقیده به مذهب اسلام ندارد و مسلمان نیست و حال آنکه بموجب اصل اول متمم قانون اساسی مذهب رسمی ایران اسلام است و اصل ۵۸ می گوید کسی که مسلمان نشا شد نمی توان ندیده مقام وزارت برسد. سپس در باره هفتمین جلسه اظهار داشت که وقتی دکتر مصدق به اروپا رفت برای جلب نظر استادان خود که "متعصب در آئین مسیح بودند رساله خود را به مذمت از دین اسلام اختصاص داد... بعداً "در مدد آرموده سررتیب بما تاء... و به آئین مسیح بگراید ولی محظوراتی مانع آن شد. "بار دیگر در سیزدهمین جلسه گفت دکتر مصدق "بر خلاف دین مبین اسلام هم قیام کرده... و رساله ای بر ضد دین مبین اسلام نگاشته که... برای احتراز از نقل کفر و فسق حرمت دین مقدس اسلام و کتا ب آسمانی ما، از ذکر جزئیات آن رساله خودداری می نمایم." طی جلسه "به نزد هم گفتگوئی به میان آمد که نقل آن خالی از لطف نیست. سررتیب آرموده گفت: "من دونوبت شاه هد بودم که قرآن مجید در باره زدا شگاه برای آقای دکتر مصدق آوردند و قبول نفرمودند... سندی که آقای دکتر به خط خود نوشته اند عیناً چنین است: "قرآن را نماندیم کی فرستاده چون بسیار زعالی است. هر کسی مرحمت فرموده قبول زحمت نموده آنرا حفظ کند تا هر وقت بدیدار دست داد از ایشان بگیرم." نوبت دیگر را اینگونه شرح داد: "در موقعی که بستگان آقای دکتر با ایشان ملاقات می نمودند یک جلد قرآن به آقای دکتر دادند که زدا نشان باقی با شوا ایشان از قبول آن خودداری کردند." دکتر مصدق در تکمیل اظهارات دادستان گفت: "قرآن را کس دیگری فرستاده بود و از ترس هم امضا نکرده بود. گفتم آنرا بپیریدو جای بیاورید."

سررتیب بزرگمهر در مقدمه جلد ۲ کتاب محاکمه می نویسد: "سررتیب آرموده نسبت بی دینی به دکتر مصدق در دستاورد به من گفت "آرموده نسبت ها می که به من می دهد می خوا هد به ما بی دینی متعصبی را تحریک کند تا در دادگاه مرا تبریز زند و بکشند بیدیکویند قسائل شخصی متعصبی بود بعد هم قضیه لو ت شود "در جلسه بعدی بلافاصله بعد از تشکیل جلسه با ای شها دتین نگرا نی خود را از این حیث اظهار داشت. رئیس دادگاه هم مطمئناً دادگاه شما تحت حفاظت ارتش هستید."

طی هفدهمین جلسه دکتر مصدق به این مسورت اادی شها دتین نمود که هر کس که مسلمان است باید این شها دتین (خدا و رسول) را بگوید و شها دت هم مال مذهب شیعه است (علی ولی الله) و بعد گفت: "من در این دادگاه اقرار می کنم که مسلمان و شیعه اثنی عشری هستم."

در جلسه بیست و ششم دکتر مصدق می که به عنوان شها دتین شده بود ضمن اظهاراتش گفت: "وقتی که اصول ادیان در تطورات قوانین عادی و موضوعه ما جای خود دارد. دادستان نسبت به این نظریه اظهار تفرعنمود و گفت دکتر مصدق احتیاج چه مردانی داشته که دوخاست داشته باشند یکی مخالفت با مذهب اسلام و دیگری مخالفت با اصول سلطنت."

طی بیست و هفتمین جلسه دادرس دادستان در باره اظهارات خود مبشئی بر بی دینی دکتر مصدق توضیحاتی داد به این شرح که ضمن نقل و تا شید و تاء کید نظریه ای که در سرمقاله روزنامه کیهان مورخ ۷ آذر ۱۳۳۲ اظهار شده بود گفت: "طرز فکر و گفتار دکتر مصدق نشانه اینست که مسلمان نیست زیرا اشخاصی مرتد و بی دین هستند که قائل به وحی نمی باشند یعنی آنها قائل به این نیستند که کتاب آسمانی ما یعنی قرآن مجید کلام خدا است بلکه آنها مثل آقای مصدق می گویند این کلام کلام بشر است و کلام بیخبر است."

چون مدرک عمده ای که دادستان در مورد اتهام بی دینی به آن استناد می کرد رساله دکترای حقوق دکتر مصدق بود سررتیب بزرگمهر طی بیست و هفتمین جلسه با ادعای توضیحات جامع و کافیه این اتهام را رد کرد. او چنین گفت: "جناب آقای دکتر مصدق در ماه مه ۱۹۱۴ رساله دکترای حقوق خود را به زبان فرانسه تحت عنوان وصیت در حقوق اسلامی مذهب شیعه چیست... تهیه می فرمایند و در شهر نوشا تل به و نیورسیته تقدیم می شود که در همان سال هم در پاریس طبع و در اروپا منتشر شده است. این رساله برای خارجیان حاوی اطلاعات جامع و سودمندی راجع به دین و حقیقت اسلام و مذهب جعفریه اثنی عشریه می باشد که منشا سفا نه در اینجا می خواهد تخطئه نماید... موکلم در صفحه اول رساله دکترای خود عبارتی به شرح زیر دارد: حضرت محمد در سن ۴۱ سالگی خود را بیخبر یعنی مبعوث خدا و ندا علان و معرفی فرمود... ولی بدخواهان... در ترجمه آنرا تحریف کرده و چنین نوشته اند که "محمد در سن ۴۱ سالگی خود را نما بنده خدا پنداشت و حربه تکفیر و تیرا فترا و اتهام به روی موکلم با زمی ششود و او را مهدور الدم می خوانند... اینک در محضر دادگاه زقرآن مجید آیه ای می آورم... تا دانسته شود فقط ادعای بیه اسلام کافی است: "ای اهل ایمان به آن کس که به اظهار اسلام به شما سر تسلیم فرود آورد نسبت کفر ندهید... جایی که خداوند فقط اظهار را امر می فرما بدیکه با بید قبول شود دیگر جای حرف و بحثی باقی نمی ماند... با آن دلایل و شواهد و نص صریح آیه شریفه دیگر با بیز نیست که حربه زنگ زده تکفیر به روی موکلم رها شود و مطمئن هستم که به ملعبه گرفتن دین و مذهب و ایمان خاشتمه داده خواهد شد."

در این موقع رئیس دادگاه خطاب به سررتیب بزرگمهر گفت توضیحات مربوط به موردی است و عقیدتی موکل شما چنانکه کرارا تذکر داده شده در مورد ما نحن فی هه نه تنها دخالت ندارد بلکه یکی خارج از موضوع است. رئیس دادگاه اصولاً از طرح مسئله دین در جریان دادرس خشنود نبود (۱) اما نه در این مورد نه در هیچ مورد دیگر نمی توانست دادستان را تابع نظر خود کند. در هر حال دادگاه در افشای راء ی خود هیچگونه شاره ای به اتهام می دینی ننمود.

تصویری که میثوا نیم از ایران چند هفته اخیر بدیهیم تیره ترین، وحشت آورترین و در عین حال بیایس آمیزترین تصویر در طول هشت سال حاکمیت جمهوری اسلامی است.

مردم عاصی، سرگشته، خشمگین و مأیوسند. فشار مالی واجتماعی سالهای ۶۱ تا ۶۴ که همه آرزومندان نجات ایران را در برهه افکنی حکومت دژخیم امیدوارمی ساخت (وما بیه حرکتهای اوبوزیسیون در داخل کشور شد) در برابر تصویر سال ۶۵ بخصوص اواخر آن، تنها تا بلوی ساد و بیبرنگ بوده است. در آن روزها هم مردم گرفتاریهای اقتصادی واجتماعی وجنگ را داشتند اما امروز نگرانیهای روزمره تبدیل به کابوس مخوف وهول انگیزی شده است. در سالهای تلخ گذشته مردم آن آمادگی را داشتند که برای برخورداری از حداقل رفاه آزادی واستغاده از مواهب معمول زندگی به انتقاد از حکومت بپردازند و با دلیل ومنطق بدی اوضاع و لزوم حرکت های دستجمعی در جهت براندازی رژیم را تغییر کنند اما امروز شما در اتوبوسها، تاکسیها، کارخانجات، ادارات و در داخل انواع صفها کمتر کسی را می بینید که به انتقاد اکتفا کند بلکه حالا شرایط آنچنان تیره و بیایس آور است که مردم بدون رعایت ایمنی خود رژیم را به باد در کیک تریسنا سزاها می گیرند. ناراضی درونی اجتماع تنها از طریق ناسزا و نفرین قابل درک است. مسئله این نیست که فلان عمل اقتصادی یا سیاسی دولت ناسزا بوده و یا بهتر از آن می توانست انجام گیرد بلکه آنچه مردم در گذشته داشته اند آنچه در پرورش هشت ساله حفظ کرده اند در این ماهها به نحوی از دست می دهند. در سال ۶۴ حتی تا نیمه ۶۵ شما می توانستید چند لیتری بنزین در اتوموبیلتان بریزید، سفری کوتاه کنید و یا به بیخاننه اقوام و آشنا یان بروید. در آن هنگام شامها بندرت خاموشی داشتید مگر در هنگام مهمانیها و حالاً ساعت ۵ بعد از ظهر منازها به علت خاموشی تعطیل،

کنفرانس اسلامی:

بهانه جوییها

بقیه از صفحه ۱

پیش از این نیز، یک بار در سال ۱۳۶۰ و با دیدگر در سال ۱۳۶۳، جمهوری اسلامی عربستان سعودی و مراکش را مکان مناسبی برای برگذار کنفرانس اسلامی ندانست و از شرکت در آن خودداری کرد. حال آن که امروز، هاشمی رفسنجانی، در نماز جمعه تهران از عربستان سعودی به خاطر طسرموضعی که در او یک گرفته است، ستیاسی سگزار می کند.

انتخاب کویت به عنوان محل برگذار کنفرانس آینده اسلامی البته مربوط به چند روزی چند هفته پیش نیست، ولی بهانه های که جمهوری اسلامی برای دور ماندن از کنفرانس می آورد، کاملاً تازه است. وگرنه وزیرخارج کویت، برای آن که دعوت دولت خود را از کارگزاران رژیم اسلامی از ما بیه تشریفات بیشتری برخوردار گرداند، شخصاً " به تهران

گزارش های ایران

از گروه های اطلاعاتی نهضت مقاومت ملی ایران

بازگشت به چراغ نفتی

عملیات ساختمانی متوقفاست و در پشت میز ادارات و بانکها در وسط روز چراغهای توری و شمع روشن میشود و کارمندان دست از کار کشیده به چشم میخورند. میزان خسارت ناشی از قطع روزانه ۷ تا ۱۰ ساعت برق سربه میلیونها دلار می زند. حمل ونقل بین شهرها عملاً به علت کمبود گاز و بنزین و بنزین وعدم توزیع لاستیک به یک سوم تقلیل یافته است. کرایه یک مسافری اتوموبیل سواری از تهران به قزوین ۴۰۰ تومان است و هزینه بنزین یک اتوموبیل سواری از صفهان به تهران حدود ۱۰۰۰ تومان است. اطاق های عمل بیمارستانها نصف ظرفیت کار می کنند. دندانپزشکان با ابزار قدیمی بجان بیماران می افتند. کلاس های مدارس یخزده و بچه ها با آه و دم دستهای کوچکشان را گرم می کنند. قیمتها همچنان سیر صعودی دارد و دولت چون به هیچ وجه قادر به کنترل بهای ارزاق نیست دادگاهها به ایش راعلاً تعطیل کرده و اجاقها و گرانای ادا مه دارد. سقوط ارزش پول وحشتناک است. دلار به ۸۳ تومان رسیده است. دولت کمک هزینه ای که برای غذای دانشجویان در سیلف سرویسها میداد قطع کرده تا آنجا که انجمن های اسلامی دانشجویی علیه وزارت علوم دست به تظاهرات زدند. در خیابانها اتومبیلهای سرباز زگیسری جوانها را شکار می کنند در حالی که میزان مصرف مواد مخدر در بین جواننها به بالاترین حد رسیده است. از طرفی جنگ قدرت بی امان بین آخوندها ادامه دارد. روزنامه انگلیسی بزور که ما برای فرار بر رفسنجانی را فاش

می یابد. مگر آن که جمهوری اسلامی بخواد هدبا دور ماندن از کنفرانس، بطور ضمنی تهدید کند که احتمال حمله های تروریستی بدان وجود دارد. از این حیث رژیم تهران در کویت سوابق بیادماندنی برجای نهاده است.

بازی، امید رژیم تهران این بود که پیش از شرکت در چنین کنفرانسی یک ضربت نظامی به عراق نشسان داده باشد و در نتیجه از موقعیت وموضعی برتر، با دیگران وارد گفتگو شود و خامه به سرزمین های عرب همجوار نشان دهد که حریفی است که باید تهدیدهایش را جدی گرفت.

اگر حمله اخیر جمهوری اسلامی در بیرون بصره به کامیابی حتی نسبی دست می یافت یا شکستی چنین آشکار نمی خورد، کارگزاران آن نه تنها برای دور ماندن از کنفرانس بهانه جوئی نمی کردند، بلکه برای شرکت در آن، در هر جا هم که برگذار می شد، با سر می شتافتند. ولی اکنون که این پیروزی نظامی از آن دریغ شده است،

کرد در محافل حزب اللهی غوغایی برپا شد. خمینی علیرغم تهدیدهایش برما برای مهدی هاشمی مسلط نشده و آقای رفسنجانی هر چه تلاش کرد تا ۲۰۰ نماینده مجلس را وارد ربه امضای طوماری علیه مهدی هاشمی کند موفق نگردد و فقط ۱۲۰ مضا زیر طومار جای گرفت. ظاهراً در میان همه بدبختیها، سرما و طوفان وسیل و زلزله از آغا زینبیرای تکمیل کردن فاجعه خمینی به میان معرکه آمده اند و در حالیکه دولت مدعی است که بر قدرتها از صلابت نظامی جمهوری اسلامی وحشتزده و به اتمام و در خواست افتاده اند، عراقیها به آسانی شهرهای ایران را به بمب و راکت می بندند و بدون ترس از قدرت نظامی آخوندی با هواپیما مردم کوچه و بازار را با رگبار مسلسل درو میکنند.

اکنون بخانه های مردم برمی گیریم که برخلاف سال گذشته شوقاها، چراغها، اجاق گازها خاموش، اطاقها سرد و بیکاری ویسی پولی غوغا می کند، بچه ها در کاردرس و مشق مانده اند و پدر و مادر نگران سرنوشت عزیزان خود در جبهه و یا نگران حمله هاشمی عراقی ها نمی دانند چه خاکی بر سر بریزند و دولت بجای حل مشکلات هر روز ساسی ترین نیازهای آنان را حذف کرده و در مقابل نه حقوق

بالا می رود و نه درآمد. ضمناً از سه روز پیش دولت به بیمارستانها دستور داده است که تخت های خود را خالی بگذارد و وظایف مقدیات حمله بزرگ فرا هم میشود. با یاد افاده کنیم که این روزها به علت قطع هشت تاده ساعت برق، ارتباط پیای دولت با مردم بحال تعطیل وتعلیق در آمده است و این امر مسئله ای قابل بررسی وتوجه است.

تهران - ۱۳۶۵/۱۰/۲



عدم امنیت کویت، یا حمایت این کشور از عراق پیش می کشند.

جمهوری اسلامی نتوانسته است در نتیجه نظامی پیروزی بدست آورد، در نتیجه می گوشت دست کم در جبهه سیاسی به موفقیتی برسد. اگر برگذار کنندگان کنفرانس اسلامی رضا دهند که محل برگذار آن تغییر کند، زمانداران رژیم تهران مسلماً " باد در آستین خواهند افکند و آن را به منزله جانشینی برای پیروزی نظامی بدست نیا مده عنوان خواهند کرد. اما هیچ دلیلی در دست نیست که برگذار کنندگان کنفرانس زیر بار این خواست نامعقول جمهوری اسلامی بروند. همه نشانه ها حکایت از آن دارد که کنفرانس در کویت برگذار نخواهد شد، هر چند که ممکن است رژیم تهران برای مرعوب کردن کویت دست به اقدامهای تازه تروریستی بزند.

به هر حال بعید می نماید که جمهوری اسلامی در سطحی بالاتر از وزیرخارج بهانه های بیابن کنفرانس بفرستد.

بقیه از صفحه ۱

۳۷ روز

الگوئی برای دمکراسی آینده

دستیا بی به دموکراسی سیاسی برخاست، بختیا را به میان نه میدان آورد. ما اکنون آهنگ آن ندا ریم که ترکیبی از عناصری سیاسی که در انقلاب ایران شرکت کردند، بدست دهیم، ولی چرخش ارتجاعی انقلاب ایران و بقدرت رسیدن ملاحسانا بدلیل سبب گردیده زنگه واقع بینانه به زلزله ای که در سال های ۵۶ و ۵۷ ایران را می لرزاند، غافل بمانیم. در انقلاب ایران یک رگه بسیار نیرومند ارتجاعی وجود داشت که سرانجام به قدرت هم رسید، ولی نادیده گرفتن رگه های دموکراتیک آن نیز انکار یک واقعیت مسلم است

همین واقعیت که با برخاستن موج ناخرسندی و اعتراض همگان، نگاه شاه متوجه کمانی شده تا آن وقت به علت اعتقاد دموکراتیک خود بیرون از نظام حکومتی قرار داشتند، حکایت از وجود رگه های آزادیخواهی و دموکراسی طلبی در شورش مردم ایران می کند، ولی بختیار، از روی تامل و آگاه، اصلاح را انتخاب کرده بودند، انقلاب را اگر او را، هنگامی که ملاحات بنیادی چاره کار را می کرد، به حکومت می خواندند، بیگمان آتش نشان انقلاب روی نمی داد، ولی بختیار درست هنگامی به اصلاحات فرا خوانده شد که نهادهای یکی پس از دیگری، در برابر آن سیل آتش نشان در حال فروریختن بودند.

اصلاحات، اندیشه واقع بین می خواهد و انقلاب، شوریدگی عواطف، با شوریدگی عواطف نمی توان اصلاحات کرد، همچنان که با اندیشه سرد و واقع بین نمی توان انقلابی برانگیخت، دشواری و حتمی ناممکن بودن وظیفه بختیا را این بود که با یک دست می بایست شوریدگی انقلابی را که دیگرها رگسته بود، فرو نشاند و با دست دیگر، شتابان به اصلاحات بپردازد که آنها به تعویق افتاده بود.

با اینهمه و هر دو کار را تو مان انجام داد. به همین سبب در یکی از نخستین اعلامیه های خود می گوید: " تمام حقوق و سنت های برپا در فتنه مشروطیت را زنده کردیم و در مدت ده روز زمانه را، با وجود شرایط بسیار دشوار، آنچه را که مترقی ترین احزاب سیاسی می توانستند ارائه دهند، توانستیم به ملت ایران تقدیم نماییم. " اما در عین حال می فرزند: " من به عنوان یک نخست وزیر مسئول به قوای انتخابی کشور دستور داده ام که عنا صر مخرب و آنها می که هوای تضعیف یا تجزیه ایران را در سر می پروراندند، بر طبق موازین قانونی دستگیر کنند و به دادگاه های صالحه بفرستند. "

او خطاب به مردم شوریده ایران می گوید: " در این ساعات سرنوشت ساز بسیار منطقی و خونسردی به آینده کشور توجه کنید و کینه توزی و خودخواهی را کنار بگذارید. وقت آن است که ملت ایران ثابت کند که استحقاق آزادی و دموکراسی را دارد. "

در واقع می توان گفت با به حکومت رسیدن بختیار، انقلاب به خواسته های دموکراتیک خود دست یافت، سی و هفت روز حکومت بختیار، تلاشی جهت نوار برای نگاهداری و تثبیت این دستاورد بود. ولی ارتجاع که به خود انگیزگی و افسوس زندگی توده تکیه زده بود، از هیچ چیز به اندازه منطقی فرزانگی، که ندای بختیا بود، و او همه تلاش و دره های هسوی کرکننده ای که بر او می انداختند، نمی گذاشت این ندا به گوش مردم برسد، گوش شنوای هم جز در مواردا نداد، وجود نداشت.

اما وقتی که هیجان انقلابی سرانجام فرو نشست، ندای بختیا رشنیده شد و گوشه ای که آماج دگی شنیدن آن را یافتند، مدا م بیشتر شدند. و همین بختیا می برای ساختن آینده ایران تجربه ای ناگزیر است.

انفجار در پادگان سلطنت آباد

در تهران گفته شده انفجار مهیب روز شنبه گذشته در پادگان سلطنت آباد تهران، ناشی از انفجار موشک های زمین به هوا در آنها رصمات سپاه پاسداران در این پادگان بوده است. برپایه همین گزارش بر اثر انفجار نزدیک به صد نفر از پاسداران رژیم به هلاکت رسیدند. قطعات و پاره های فلزی ناشی از انفجار تا شعاع چند کیلومتر از محل انفجار بر سر با مود حیات ساختن آنها فروریخت و در چند مورد در پدینجره خانه ها شد. دیوار پادگان که در مجاورت انبار منفجر شده قرار داشت نیز فرو ریخته است. یا دآوری می کنیم که رژیم جمهوری اسلامی علت انفجار را که نزدیک ساعت سه بعد از ظهر روز شنبه رخ داد، بی مبالائی درجا بجا می مهمات ذکر کرد. در تهران گفته میشود که موشک های منفجر شده حتما " موشک های است که از آمریکا تحویل گرفته شده است و برای جمهوری اسلامی بسیار ردیقیمت بوده است.

درخواست اشتراك

بهای اشتراك: يك ساله ۲۴۰ فرانك فرانسه -

شش ماه ۱۲۰ فرانك فرانسه -

دانشجویان نصف بستان

اینجانب (نام و نام خانوادگی به فارسی و به حروف لاتین)

نام خانوادگی: Nom

نام: Prénom

آدرس: Adresse:

ما بیلیم نشریه قیام ایران را به مدت یک سال به مدت شش ماه مبلغ فرانک فرانسه به حساب بانکی نشریه به حساب پستی نشریه حواله شد.

تبریر رسید به ضمیمه ارسال می گردد.

تاریخ: امضاء

شماره حساب پستی:

QYAM IRAN
C.C.P No: 2400118/E
PARIS

شماره حساب بانکی:

QYAM IRAN
Crédit du Nord
78, Rue de la Tour
75116 Paris
Compte No: 11624700200

توجه لازم

تمنای ارد نقاشانهای اشتراك را به آدرس قیام ایران ارسال فرمائید. نامه ها می که به آدرس حساب پستی یا بانکی فرستاده شود، بدست ما نمی رسد.

بوی باروت

بقیه از صفحه ۴

" رسالتی ها " که همواره متهم بوده اند با طرفداری از فقه سنتی و دستاویز کردن احکام اسلامی مقاصد اقتضای خود را لایوشانی کرده اند، اکنون میتوانستند منتقدین تندرو خود را با برچسب " تفکر التقاطی " از میدان بدر کنند و به آنها انگ منحرف بگویند، و از این راه موضع گیریهای حکومت را پیش از پیش به سمت رعایت احکام اسلامی ببرند که نتیجه آن خود بخود رعایت احترام ما لکیت و با زار آزار است.

رژیم تا کنون کوشیده که " جریان انحرافی " گروه مهدی ها شمی را از جای سفير پنهانی مک فارلین به تهران جدا کند و با جنجال آفرینی ارتباط منطقی میان این دو واقع را لوث سازد. این واقع نشان میدهد که خمینی نه تنها گوش شنوای شنیدن هیچ صدای مخالفی ندارد، بلکه " علا " دوست ندا رد در رژیم و هیچ صدای مخالفی وجود داشته باشد حتی اگر این صدای مخالف از زمین نگر در رده بندی قدرت رژیم باشد. نظر نهضت آزادی هر چه باشد و هر قدر موضع گیریهای " دموکرات منشانه " منتظری سبب افتادند از چشم خمینی بوده باشد، دست به نقد در بیخ طر آن مجازات میشود که در مورد سفر پنهانی مک فارلین پس از گلیم خودش بیشتر در زکرده است. به نظر می آید که هیچکس، بجز خود خمینی، در " خط امام " قرار ندارد.

تهران ۲۸ آذر ماه ۶۵

بقیه از صفحه ۹

بقیه آنها مات

علاوه بر آنها مات اصلی که ذکر آن گذشت چند فقره آنها مات فرعی نیز مطرح و در آئی دادگاه بشرح زیر منعکس شد: با زداشت سرهنگ نصیری قانونی نبود (توضیح دکتر مصدق در برابر اینکه عمل نصیری در ابلاغ فرمان در ساعت یک بعد از نصف شب آنهم با آوردن تانک و شمت تیرتوقیفش را مواجه می ساخت مورد قبول واقع نشد.) مسئولیت توقیف افرادی از آباء موران رسمی و دیگران با دکتر شناخته شد (دکتر مصدق اظهار کرد هر یک از مقصودات انتظامی مستقلا عمل می کرد و مسئول عمل خود بود.) دادگاه دکتر مصدق را مسئول مهر و موم کردن کساح های سلطنتی و خلع یدم موران دربار از اموال سلطنتی دانست (دکتر مصدق در برابر این اظهار رسکوت کرد.) از دکتر مصدق سؤال شد چرا دستور داده بود که افراد خاندان سلطنتی تحت نظر قرار گیرند. دکتر مصدق اظهار کرد این اقدام بدون اطلاع او صورت گرفته بود.

۱ - طی بیست و ششمین جلسه دکتر صدیقی برای ردا بپردازان دستا بن به نظر او و سایر بررطورا دنیا ن توضیحاتی داد و گفت اگر آقای دادستان اجازت دهند در دستا بن خدمتشان می رسم و صورت کتابهای مؤید نظر خود را هم به ایشان می دهم. رئیس دادگاه گفت: " بهترین موقع هم همانجا است. " (خنده حاضر)



بقیه از صفحه ۱

بی تردید، انداختن بار مسئولیت به گردن سرهنگ نورث و ادعای اینکه او تحت تاء شرموا دمخدر تصمیم گرفته است چند میلیون دلار به "کنتراس" های نیکا را گوته کمک کند، یک راه فرار قانونی است و واقعیت ندارد ولی بساط دمود و وعیش و عشرت البته خالصی از حقیقت نیست. در این قسمت، گزارش ما موران تحقیق که از طرف کمیته خاص سنا و مراجع قضائی ایالات متحده، جریان ارتباطات تهران - واشنگتن - اورشلیم را قدم به قدم و ساعت به ساعت پیگیری کرده اند، بقدر کافی صراحت دارد.

بدین قرار نما بیندگان کاخ سفید کیک شکلاتی را بعنوان شیرینی آشتی کنان برگزیده بودند و نما بیندگان جمهوری اسلامی تریاک زرد خبه بی محصول ولایت حجت الاسلام رفسنجان را، میدانیم که صادق طباطبائی هم وقتی برای گسترش معاملات با غرب و دریافت سلاحهای بیشتر به آلمان رفت و آمد می کرد یکی از وسایل کارش فراهم آوردن بساط بزم و برآه انداختن دودوم بود. بیتا بر این جمهوری اسلامی با یطرح تقلیدی گسل لاله را که در پوستها و تمبرها و اوراق تبلیغاتی از آن استفاده می کنند دور بیندازد و طرحی از گل شقایق با گلرزه خشخاش جانشین آن کند که هم خونین تر است، هم سنتی تر است، هم بودا و تراست و پیام خوشتری را القاء میکند!

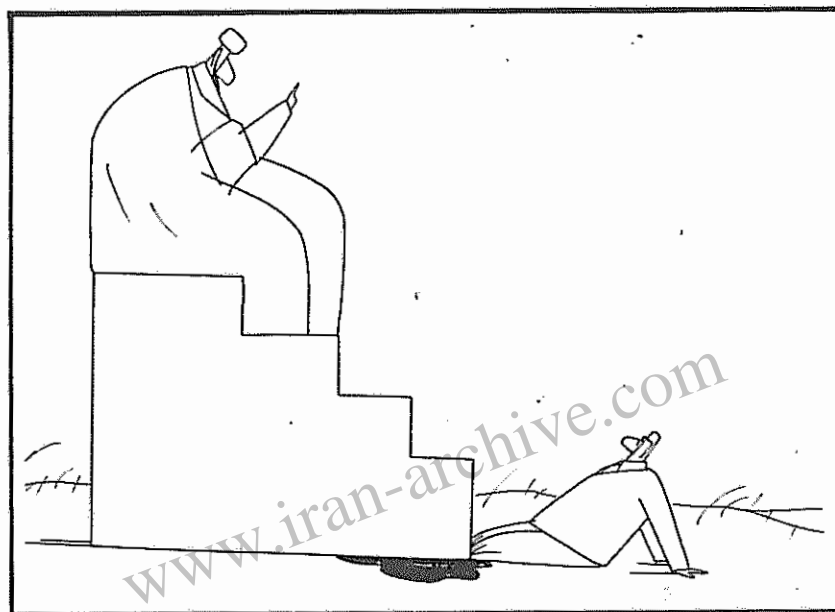
نکته دیگری که بر اثرتحقیقات تازه در اطراف ماجرای ایران - گیت ازیرده بیرون افتاد دلالتی آقا زاده حجت الاسلام رفسنجان در معاملات اسلحه بود. سه دنبال اساسی مختلفی از قبیل رونالد ریگان، دونالد ریگان، پوینت دکستر، مک فارلین، الیور نورث، اسحق شمیر، شیمون پرز، جاکوب نمرودی، عدنان قاشوقچی، آلبرت حکیم و قربانی فر، اخیراً "درا وراق بیرونده ایران - گیت اسمی از" هنری بهرمانی " به میسان آمد که ابتدا گمان می رفت از یهودیان

گل لاله با گل خشخاش؟

وقتی متوجه میشوید فرستادگان خانه های منزل او را تحت نظر گرفته اند می ترسد و به کانا نامی گریزد.

این روایت بقول خود آخوندوها "محتمل الصدق والکذب" است بدلیل اینکه از یک طرف تجسس خانه های در کارهای رفسنجان و خانواده و اطرافیان او با لعکس هیچ استعدای ندارد البته نه از با اینکه مثلاً آقاسی

با بها ثیان ایرانی است ولی بعد معلوم شد هنری، نام فرنگی مهدی آقا بسرا رشد حجت الاسلام رفسنجان است و ایشان بعنوان رابط تهران در امر خرید اسلحه، "کمیسیون" ناقابل در حدود شش میلیون دلار به جیب زده است. چون برده زروی کارها برگیرند معلوم شود که در چه کاریم همه! مهدی بهرمانی که در بروکسل زندگی



تغصاتی از این قبیل به وسیله رئیس جمهوری یا هر مقام دیگری بنظر نمی رسد. دیدیم که هشت نما بنده مجلس شورای اسلامی در قبال سئوال ساده خود چه جوابی دریافت داشتند. خانه های بهترا زهرکس می دانند که در این قضیه، خمینی و سرش نیز مثل رفسنجانسی و سرش آلوده اند و چنین تحقیقاتی در حکم سرفرو کردن در آخور اختصاصی حضرت اما محسوب می شود و خطرها دارد.

در حاشیه همه این ماجراها، یک سئوال ساده لوحانه پیش می آید، سئوالی که احتمال دارد شاخص دیگری هم مثل ما، بدون هیچ قصد و غرضی، به آن فکر کرده باشند.

چند سال پیش سید احمد خمینی در مصاحبه بی گفت: روزی امام، هنگامی که در صحن منزل قدم می زدند متوجه شدند پسردهای پشت در ورودی آویخته شده است. پرسیدند این پرده چیست؟ توضیح داده شد که این پرده را محافظین منزل نصب کرده اند تا فضای داخل حیاط از نظر شاخصی که در بیرون رفت و آمد می کنند محفوظ بماند. پرسیدند بولش از کجا آمده است؟ گفته شد از اعتبارات سیا تاء مین شده است. امام خشمگین شدند و فریاد زدند شما می خواهید مرا به آتش جهنم بسوزانید. چه کسی اجازه داده است از بیت المال مسلمین این قبیل مخارج بکنید؟!

بقینا " گزارش های مربوط به خریدهای تسلیحاتی از نظرمبارک حضرت امام تده فرمانده کل قوا هم تشریف دارند میگذرد. در همین یک فقره که چندان خرید عده بی هم نیست، تا اینجا محقق شده است که محموله ده میلیون دلاری را سی میلیون دلاری بیت المال حساب کرده اند و بالاخره معلوم خواهد شد که از این مبلغ چه مقدار به جیب یهودی و نصرانی رفته و چه مقدار رگیر آقا زاده حجت الاسلام رفسنجان آمده است.

آن سئوال ساده لوحانه اینست که آنسان را اگر بخاطر خرید پرده دو بیست، سیصد تومان به آتش جهنم بسوزانند یا بست ریخت و پاش های بیست، سی میلیون دلاری با او چه خواهند کرد؟!

خانه های خواسته ها بشیر حسب تکلیف بعنوان رئیس جمهوری تحقیق کنند و ببینند میلیون ها دلار پول بیت المال، لا اقل در همین یک مورد که جزئیاتش را دیگران علنی کرده اند به جیب چه کسانی رفته است، بلکه از جهت پرونده سازی و پاپوش دوزی و گزک گرفتن از حریف.

اما از طرف دیگر، با وجود رقابت و حتی خصومتی که در درازمه قدرت بین آخوندهای حاکم وجود دارد، در قضیه ارتباط با امریکا و خرید اسلحه اقدام به تحقیقات و

می کنند اخیراً بطور ناگهانی تا پدید شد و پس از چند روزی که هیچ خبری از او نبود از کانا نام سردر آورد و سپس سه لندن رفت و در آنجا تحت حفاظت پلیس امنیتی انگلیس قرار گرفت.

مطبوعات خارجی نوشته اند حجت الاسلام خامنه ای که از فعالیت های مهدی بهرمانی در جریان ارتباط با اسرائیل و امریکا اطلاع داشته است کمانسی را برای تحقیق در باره کم و کیف فعالیتها ی او به بلژیک فرستاده است و مهدی بهرمانی

آنها استفاده می کنند. در اختیار عراق می گذارد. عراق به تنهایی سه چهارم تولید اسلحه های قضایی فرانسه را از این کشور می خرد. اما برای ایران، فرانسه بطرز دیگری والسته از راه غیر قانونی عمل می کند. جدیدترین فقره و آشکارترین آن عبارت است از تهیه تجهیزات شرکت "لوتس" بمبلغ ۱۰۰ میلیون دلار برای ایران (بهای یک بوئینگ ۷۴۷).

مجله "بیزنس ویک" می نویسد: "دولت فرانسه ابتدا بر شرکت لوتس ختم گرفت، اما سه ماه بعد، دان نیل دووورن مدیر عامل لوتس بخاطر تولید تجهیزات، اسلحه و وسایل الکترونیک با کیفیت عالی به دریافت عالیترین پتان فرانسه - لژیون - دنور - نائل آمد." کشورهای دیگری نیز هستند که از این نند

کلاهی می برند و کنترلی نیز بر کارشان نیست. از این جمله کشورها باند سوئد، بلژیک، اتریش و آلمان غربی که گمان می کنند برای کشوری معین سلاح تولید می کنند در حالیکه سلاح به کشور دیگری حمل می شود.

موردی از این موارد ذکر می کنیم: وزارت دفاع سوئد اخیراً "متوجه شده است که موشک های فوق مدرن هوا بزمین که گمان می کرد به سنگا یورمی فروشد در حقیقت سرازیران درمی آورد. کشورهای بسیار دیگری نیز از این زمرا ندو این است که جنگ خلیج فارس با ۱/۵ میلیون کشته همچنان ادامه دارد.

لیبراسیون - ۲۶ دسامبر ۱۹۸۶

آتش افروزان

بقیه از صفحه ۱

فرانسه در این سوداگری از جمله کشورهای کمیابی است که روی هر دو میزبازی می کند. بروایت مجله "بیزنس ویک" که اطلاعاتی را از اسناد و گزارش های "انستیتوی بین المللی مطالعات استراتژیک" کسب کرده است.

مبالغ فروش جنان هنگفت و گاه بیجیده است که تخمین دقیق آن دشوار است. شمار بسیاری از واسطه ها و مشتریان نفت در این عرصه به کار مشغولند. تا آنجا که دوستان ایران و افریقای جنوبی هم برقرار است. قبل از بیروزی انقلاب آیت الله خمینی، تهران ۹۷ درصد نیازهای نفتی افریقا را تاء مین می کرد. در آغاز انقلاب مدنی مدور نفت ایران به افریقای جنوبی کاهش یافت اما بزودی عقل و مال اندیشی بیروزد و خمینی سرعت مدور نفت بسوی بیرونیا افزود که

نشانی:
QYAM IRAN
C/O C.B.
17, bd RASPAIL
75007 PARIS
FRANCE

ایران هرگز نخواهد مرد